

# حضرت عبدالبهاء در اقلیم مصر

اوائل سپتامبر ۱۹۱۰ - ۵ دسامبر ۱۹۱۳

یولیوساوی

ترجمه فاروق ایزدی‌نیا

## چکیده مطلب

از اوائل سپتامبر ۱۹۱۰ تا ۵ دسامبر ۱۹۱۳ حضرت عبدالبهاء متناوباً در مصر سکونت گزیدند. در این مقاله مطالعه‌ای موجز از سابقه تاریخی و سیاسی این سکونت و گاهنامه آن صورت می‌گیرد. بلاد عظیمه مصر و شهرهای کوچک آن که حضرت عبدالبهاء به آن سفر فرمودند به اختصار آنچنان که در آن زمان بوده توصیف می‌شود. اعضاء عائله مبارکه که در مصر به حضور مبارک مشرف شدند ذکر می‌شوند. واکنش عقاید عمومی و نیز پوشش مطبوعاتی به اختصار بیان می‌گردد. چندین شخصیت مهم و از سکنه محلی و نیز مسافران بهائی که به حضور مبارک تشرّف حاصل کردند فهرست وار مذکورند. مقاصد احتمالی حضور عبدالبهاء در مصر در انتهای مقاله به ایجاز مطرح شده است.

حضرت ولی امرالله سفر حضرت عبدالبهاء به مصر را اینگونه بیان فرموده‌اند: "در یکی از ایّام ماه سپتامبر ۱۹۱۰ میلادی، یعنی یک سال پس از سقوط عبدالحمید و استقرار رمس منور حضرت اعلی در جبل کرم، بدون اطلاع قبلی، به صوب مصر توجه فرمودند..."<sup>۱</sup>

## پیشینه تاریخی و سیاسی

این سفر که حضرت عبدالبهاء تصمیم گرفتند به مصر، اروپا و آمریکای شمالی انجام دهند با رویداد تاریخی مهمی، که به انقلاب ترک‌های جوان شهرت دارد، میسر شد. امپراطوری عثمانی،

<sup>۱</sup> قرن بدیع، ص ۵۶۱

که ارض اقدس در آن زمان بخشی از آن محسوب می‌شد، همیشه تحت حکومت رژیم خودکامه بود. در قرون گذشته این نوع حکومت عادی بود و احدی توجهی نداشت. اما بعد از انقلاب آمریکا (۱۷۸۳-۱۷۶۳)، و بخصوص انقلاب فرانسه (۱۷۸۹-۱۷۹۹)، عقاید آزادی خواهانه به عالم غرب راه یافت و نهضت‌های گوناگون شورشی، بورژوازی، آزادی خواهی و مردم سالاری در سده نوزدهم ایجاد شد. بازتاب این خیزش‌ها و قیام‌ها به نحوی گریزناپذیر به امپراطوری عثمانی نیز رسید. و به این ترتیب در آغاز سده بیستم انجمنی در کشور مزبور، با الهام از جنبش سیاسی ایتالیای جوان [که توسط جیزیه ماتسینی [Giuseppe Mazzini] تأسیس شد]، به نام ترک‌های جوان تشکیل شد (۱۸۴۸-۱۸۳۱). مورّخین آن را به عنوان ائتلافی از گروه‌هایی کاملاً با یکدیگر متفاوت تعریف می‌کنند که توسط شهروندان مخالف، ناراضی، ترقی طلب، تجدّد طلب ترک در مخالفت با وضعیت موجود ایجاد شد که به علت خواسته مشترک، که همانا ایجاد اصلاحات قانون اساسی در سلطنت مطلقه ترکیه بود، متحد شدند. در سال ۱۹۰۸ آنها علیه سلطان عبدالحمید دوم (۱۸۴۲-۱۹۱۸)، که از ۱۸۷۶ تا ۱۹۰۹ سلطنت کرد، و نیز حکومت استبدادی خودکامه وی، قیامی مسلحانه نمودند. نتیجه اولیه این طغیان نظامی برقراری قانون اساسی در ۲۴ ژوئیه ۱۹۰۸ بود. در نتیجه، کلیه زندانیان سیاسی و مذهبی امپراطوری آزاد شدند. حضرت عبدالبهاء نیز در میان آنها بودند که به این ترتیب آزادی یافتند که نه تنها عکا را ترک کنند، بلکه از ارض اقدس، که در سال ۱۸۶۸ به آن وارد شده بودند، به سوی دیگر عزیمت فرمایند.

و اما مصر، که نخستین کشوری بود که حضرت عبدالبهاء بعد از ترک حیفا به آن سفر فرمودند، در آن روزها دستخوش جنبش‌های متضاد سیاسی بود. کشور فقط اسماً بخشی از امپراطوری عثمانی محسوب می‌شد. در سال ۱۸۷۶ سلطان عبدالعزیز والی مصر، اسمعیل پاشا (۱۸۳۰-۱۸۹۵) را، که نوه محمد علی (۱۷۶۹-۱۸۴۹)، پاشای آلبانیایی، سیاستمدار و رهبر نظامی، بود به عنوان پدر و بنیان‌گذار مصر نوین، با عنوان خدیو مصر، به رسمیت شناخت. واژه خدیو که از ریشه فارسی به معنای ارباب، شاهزاده، امیر است، غالباً به viceroy [فرمانفرما، والی]

ترجمه می‌شود. در سال ۱۸۷۹ اسمعیل از مقام خود عزل شد و عنوان او به پسرش توفیق پاشا (۱۸۵۲-۱۸۹۲) اهداء گردید. در سال ۱۸۸۲ ارتش انگلیس مصر را اشغال کرد، ولی خدیو مقام و تخت خود را حفظ کرد و کشور اسماً تحت حاکمیت عثمانی باقی ماند. در آغاز سده بیستم، بریتانیای کبیر تلاش کرد نفوذش را بر امور کشور افزایش دهد و کم و بیش پنهانی مجهودات خدیو جوان، عباس حلمی دوم (۱۸۷۴-۱۹۴۴) را، که با وفات پدرش توفیق پاشا در سال ۱۸۹۲، تخت حکومت را در اختیار گرفته و به نوسازی حکومت و امور اداری مصر پرداخته بود، تضعیف می‌کرد. در همان زمان، خودآگاهی فزاینده و روبه رشد ملی آرزوی بسیاری از مصریان برای وصول به آزادی کامل را زنده نگه می‌داشت. به این ترتیب بین کسانی که سعادت کشور را در عملی ساختن الگوهای غربی می‌دیدند و کسانی که مایل بودند از مساعدت امپراطوری لرزان عثمانی برای رسیدن به اتحاد اسلامی استفاده کنند، درگیری و نزاعی درگرفت. جمال‌الدین افغانی، طلبه ایرانی (یا افغانی) الهیات (۱۸۳۸ یا ۱۸۳۹-۱۸۹۷)، که به عنوان مصلح بزرگ مسلمان سده نوزدهم تلقی می‌شد، استفاده از کمک‌های امپراطوری عثمانی را تبلیغ می‌کرد. به علاوه، اندکی پیش از ورود حضرت عبدالبهاء، مصر در اثر هزارها برخورد خشن و شدید بین قبطیان و مسلمانان، سخت متزلزل شده بود. حضرت عبدالبهاء به مصر وارد شدند و موجی از معنویت و تجدیدگرایی را به کشوری آوردند که، علیرغم آن که از لحاظ روشنفکری پیشرفته‌ترین ملت در عالم عرب محسوب می‌شد، بلا تردید هنوز باید از فردی نوآور مانند حضرت عبدالبهاء مطالب بسیاری می‌آموخت.

### اقامت حضرت عبدالبهاء در مصر

حضرت عبدالبهاء روی هم رفته، در سه دوره مختلف، ۲۳ ماه در مصر اقامت داشتند. دفعه اول مدت یازده ماه در این کشور سکونت کردند، یعنی از اوایل سپتامبر ۱۹۱۰ تا ۱۱ اوت ۱۹۱۱ که سوار بر کشتی اس اس کرسیکا (S.S. Corsica) به مارسلی (Marseilles) عزیمت فرمودند. مرتبه دوم هیکل مبارک چهار ماه، از اوائل دسامبر ۱۹۱۱ تا ۲۵ مارس ۱۹۱۲ توقف فرمودند و در این

تاریخ سوار بر عرشه کشتی اس اس سدریک (S.S. Cedric) از طریق ناپل (Naples) به نیویورک عزیمت فرمودند. دفعه سوم ایشان مدت هفت ماه در مصر مقیم شدند، یعنی از ۱۶ ژوئن ۱۹۱۳ که سوار بر کشتی اس اس هیمالیا (S.S. Himalaya) از مارسی وارد پُرت سعید شدند و تا دوم دسامبر ۱۹۱۳ اقامت فرموده با کشتی للوید تریستینو (Lloyd Triestino) عازم حیفا شده روز ۵ دسامبر به مقصد رسیدند. احمد سهراب (۱۸۹۳-۱۹۵۸)، که از ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۹ به سمت منشی و مترجم حضرت عبدالبهاء در خدمت طلعت میثاق بود و در سال ۱۹۳۹ حضرت ولی امرالله او را طرد فرمودند، گزارشی مفصل از اقامت حضرت عبدالبهاء از اول ژوئیه تا ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۳ باقی گذاشته است. سهراب، که اسم اصلی او احمد اصفهانی بود، در سال‌های ۱۹۰۱-۱۹۰۲ که خیلی جوان بود، به عنوان ملازم و همراه جناب ابوالفضائل به آمریکا رفت. دفتر خاطرات او، که تحت عنوان حضرت عبدالبهاء در مصر (*Abdu'l-Bahá in Egypt*) در سال ۱۹۲۹ توسط Sears در نیویورک و Rider در لندن انتشار یافت، شامل گاهنامه‌ای از اقدامات حضرت عبدالبهاء در طی ماه‌های مزبور و نیز ترجمه‌هایی از الواح و خطابات مبارکه ایشان است.

### گاهنامه مختصر اقامت حضرت عبدالبهاء در مصر

جزئیات عزیمت حضرت عبدالبهاء از حیفا در اخبار امری (*Bahá'i News*) ایالات متحده درج گردید. این نشریه بعدها نجم باختر (*Star of the West*) نامیده شد که نخستین نسخه آن روز ۲۱ مارس ۱۹۱۰ انتشار یافت. اخبار امری بخشی از مکتوبی را که سیدنی اسپراگ (Sidney Sprague) در ۲۹ اوت ۱۹۱۰ به ایزابلا بریتینگهام (Isabella Brittingham) نوشت درج کرده است. اسپراگ (۱۸۷۵-۱۹۴۳) در حدود سال ۱۹۰۲ در پاریس به امر بهائی اقبال کرد. او یکی از مهاجرین و مبلغین سیار اولیه امرالله است و تا هندوستان و برمه نیز سفر کرد. کتاب او تحت عنوان سالی با بهائیان در هندوستان و برمه (*A Year With the Bahais in India and Burma*) که در طی آن سفرهای خود در شرق را بیان می‌کند، در سال ۱۹۰۸ در لندن انتشار یافت. حضرت

عبدالبهاء به اولقب اسکندر دادند. در سال ۱۹۰۲ با خواهرزاده منیره خانم، حرم حضرت عبدالبهاء و دختر میرزا اسدالله اصفهانی و خواهر امین فرید (حدود ۱۸۸۰-۱۹۵۳) ازدواج کرد.<sup>۲</sup> میرزا اسدالله همان کسی بود که مسئولیت انتقال رمس اطهر حضرت باب از ایران به ارض اقدس را به عهده داشت. امین فرید در سفرهای حضرت عبدالبهاء به غرب در معیت هیکل مبارک بود ولی در سال ۱۹۱۴ توسط حضرت عبدالبهاء طرد شد.<sup>۳</sup> ایزابلا بریتینگهام (۱۸۵۲-۱۹۲۴)، یکی از دوازده حواری حضرت عبدالبهاء، برجسته‌ترین فرد در میان بانوان بهائی اولیه آمریکایی محسوب می‌شود.<sup>۴</sup> در این مکتوب آمده است:



یزابلا بریتینگهام

خبر بسیار جالب دارم که برای شما بازگو کنم. حضرت عبدالبهاء برای اولین مرتبه در طول چهل و دو سال ارض اقدس (Holy Spot) را ترک کرده و به مصر عزیمت فرموده‌اند.

<sup>۲</sup> نگاه کنید به News Notes مندرج در نجم باختر، سال اول، شماره ۱۰ (۸ سپتامبر ۱۹۱۰)، ص ۹.

<sup>۳</sup> نگاه کنید به نجم باختر، سال پنجم، شماره ۱۵ (۱۲ دسامبر ۱۹۱۴)، ص ۲۳۷.

<sup>۴</sup> نگاه کنید به 'Abdu'l-Bahá The Disciples of "منادیان میثاق" (Heralds of the Covenant) مندرج در عالم بهائی، ج ۳ (۱۹۲۸-۱۹۳۰)، صفحات ۸۴-۸۵.

به اهمیت و ارزش این اقدام فکر کنید ... همه از استماع خبر عزیمت حضرت عبدالبهاء متحیر شدند، زیرا احدی تا آخرین لحظه وقوف نداشت که هیکل مبارک قصد عزیمت دارند. بعد از ظهر روزی که عزیمت فرمودند، هیکل مبارک به منزل میرزا اسدالله آمدند تا ما را ملاقات کنند و مدتی در کنار چاه جدیدی که حفر آن تازه تمام شده بود نشستند و فرمودند که تشریف آورده‌اند که مزه آب را بچشند. ما متوجه نشدیم که این دیدار برای وداع بوده است. سپس ایشان گروهی گرفته از تپه بالا رفته به زیارت مرقد مقدس (مقام حضرت اعلی) تشریف بردند. آن شب، طبق معمول، احباء در مقابل بیت مبارک حضرت عبدالبهاء اجتماع کردند تا مشمول مراسم هیکل اطهر واقع شوند. این کار هر روزه بود که به حضور مبارک مشرف شویم. ولی انتظار ما بیهوده بود زیرا یکی از دامادهای هیکل اطهر آمد و اظهار داشت که حضرت عبدالبهاء با کشتی بخار خدیوی به پُرت سعید عزیمت فرموده‌اند.<sup>۵</sup>

به نظرمی رسید که حتی حضرت ورقه مبارکه علیا، خواهر محبوب طلعت میثاق، تنها در طی لوحی که از عرشه کشتی بخار برای ایشان ارسال فرموده بودند، از این خبر آگاه شدند.<sup>۶</sup> جزئیات دیگر راجع به عزیمت هیکل مبارک در مکتوب دیگری توصیف شده که در سامبر ۱۹۱۰ در اخبار امری امریکا درج شده است. این مکتوب به امضاء سید اسدالله قمی، از قدامی احباب است؛ ایشان از سال ۱۸۸۶ مقیم ارض اقدس و در اسفار طلعت میثاق به اروپا و امریکای شمالی ملازم هیکل مبارک بود. در این مکتوب آمده است:

تقاضای شرح سفر حضرت عبدالبهاء به اقلیم مصر نموده‌اید. طلعت میثاق احدی را آگاه فرمودند که قصد ترک حیفا را دارند. روزی که این ارض را ترک فرمودند ابتدا به زیارت مرقد مقدس حضرت اعلی روی کوه کرمل رفتند و سپس از جبل الهی فرود آمده مستقیماً به کشتی بخار تشریف بردند. این نخستین باری بود که کسی از این موضوع آگاه

<sup>۵</sup> "حضرت عبدالبهاء در مصر"، مندرج در نجم باختر، سال اول شماره ۱۲ (۱۶ اکتبر ۱۹۱۰)، ص ۱.

<sup>۶</sup> نقل شده در کتاب "بهائیه خانم"، ص ۱۴: "این روزها من خیال مصر دارم تا خدا چه خواهد."

شد. در طی دو روز هیکل مبارک میرزا نورالدین<sup>۷</sup>، شوقی افندی، خسرو<sup>۸</sup>، و این عبد را احضار فرمودند. تنها نفوسی که در سفر به مصر افتخار ملازمت رکاب حضرت عبدالبهاء را داشتند عبارت بودند از میرزا منیرزین<sup>۹</sup>، عبدالحسین، یکی از زائرانی که در آن هنگام در شرف عزیمت بود. وقتی میرزا نورالدین وارد پُرت سعید شد، برادرش، میرزا منیر، به حیفا مراجعت کرد.

مدتی قریب یک ماه حضرت عبدالبهاء در پُرت سعید ماندند و احبباء الله از قاهره، به نوبت، می آمدند که به حضور مبارک مشرف شوند. یک روز به این عبد امر فرمودند که برای قدم زدن در خیابان‌های شهر ایشان را همراهی کنم. هیکل مبارک فرمودند، "حالا متوجه مقصود من شدی وقتی که به احبباء می گفتم در این مریضی و ناخوشی من حکمتی است؟" عرض کردم، "بله، خوب به خاطر دارم." بعد ادامه دادند، "بسیار خوب، حکمت آن این بود که من همیشه باید منطبق با مقتضیات امر مبارک حرکت کنم. من در اجرای هر آنچه که امر مبارک برای انتشار لازم دارد لحظه‌ای تأخیر نمی کنم. حال، مقتضی امرالله چنان بود که به این صفحات مسافرت کنم، و اگر در آن موقع مقصودم را افشا می کردم، مشکلات و معضلات عدیده ایجاد می شد."<sup>۱۰</sup>

به محض این که حضرت عبدالبهاء ارض اقدس را ترک کردند، میرزا محمدعلی (حدود ۱۹۳۷-۱۸۵۳) این شایعه را به راه انداخت که حضرت عبدالبهاء فرار اختیار فرموده‌اند زیرا از تضییقات جدید از ناحیه حکومت جدید ترکیه واهمه داشتند. میرزا محمدعلی بلافاصله آن را به

---

<sup>۷</sup> میرزا نورالدین زین، پسر جناب زین‌المقرئین بود. جناب زین‌المقرئین یکی از نوزده حواری حضرت بهاءالله و همان شخصی بود که با پرسش‌هایش و جواب‌های حضرت بهاءالله رساله سؤال و جواب، متمم کتاب اقدس، پدید آمد. نگاه کنید به The Apostles of Baha'u'llah. "ارکان امرالله" (Pillars of the Faith) مندرج در عالم بهائی، ج ۳ (۱۹۲۸-۱۹۳۰)، صفحات ۸۰-۸۱.

<sup>۸</sup> خسرو از خُدام حضرت عبدالبهاء بود که از برمه آمده بود.

<sup>۹</sup> میرزا منیرزین پسر جناب زین‌المقرئین بود.

<sup>۱۰</sup> "حضرت عبدالبهاء در مصر"، نجم باختر، سال اول، شماره ۱۵ (۱۲ دسامبر ۱۹۱۲)، ص ۲.

مَطران (Metropolitan) عگا، که از دوستانش بود، اظهار داشت. مَطران به یکی از پیروانش در یافا، که سوار بر همان کشتی بخار بود که حضرت عبدالبهاء سوار شده بودند، تلگراف زد. آن مرد نزد حضرت عبدالبهاء رفت و جسارت ورزیده مستقیماً از خود ایشان دربارهٔ هویت آن حضرت استفسار کرد. همین مورد در پُرت سعید نیز اتفاق افتاد.

یک ماه بعد از اقامت در پُرت سعید، حضرت عبدالبهاء بدون ابراز نیت و مقصود خویش دیگر بار سوار بر کشتی بخار شدند. این خبر در نجم باختر اینگونه منعکس شد: "خبر ویژه. خبر واصله از پُرت سعید حاکی از آن است که حضرت عبدالبهاء با کشتی بخار به مقصدی نامعلوم عزیمت فرموده‌اند."<sup>۱۱</sup> حضرت عبدالبهاء در نظر داشتند به اروپا بروند، اما طولی نکشید که معلوم شد وضعیت صحّت جسمانی هیکل مبارک اجازه مبادرت به چنین سفری را نمی‌دهد. بنابراین، در اسکندریه از کشتی پیاده شدند و روز ۱۱ اوت ۱۹۱۱ به سوی ماریسی عزیمت فرمودند. جزئیات اندکی از این سفر در همان نامه‌ای که سید اسدالله قمی مرقوم داشته و در اخبار امری درج شده بود، ذکر شده است:

روزی که طلعت اطهر به سوی اسکندریه عزیمت فرمودند موضوع را به احدی ابراز نداشتند؛ حتّی این عبد نیز زمان عزیمت ایشان را نمی‌دانست. اما، وقتی شنیدم که ایشان تشریف برده‌اند، شتابان به سوی کشتی بخار رفتم و در آنجا با دو تن از زائرینی که از عشق آباد آمده بودند روبرو شدم. هیکل مبارک فرموده بودند: "به احبّاء بگویند که تحت شرایط سخت ضعف عنصری، جهت انتشار کلمه الله، ترویج امرالله و انتشار نفحات الله شدايد سفر را قبول کرده‌ام. احبّاء، منسوبین و بیت را برای امرالله ترک کرده‌ام." مقصود هیکل مبارک آن بود که احبّای الهی باید بر اثر اقدام ایشان حرکت نمایند و شرق و غرب را به انوار معرفت، صلح و اخوت منیر نمایند.<sup>۱۲</sup>

<sup>۱۱</sup> "حضرت عبدالبهاء در مصر"، نجم باختر، سال اول، شماره ۱۲ (۱۶ اکتبر ۱۹۱۲)، ص ۱.

<sup>۱۲</sup> "حضرت عبدالبهاء در مصر"، نجم باختر، سال اول، شماره ۱۵ (۱۲ دسامبر ۱۹۱۲)، ص ۲-۳.



وقتی حضرت عبدالبهاء در اسکندریه از کشتی پیاده شدند، برای طلعت اطهر معلوم شد که هوای آنجا برای صحت و تندرستی ایشان مطلوب و مساعد است و به این علت در آنجا توقف فرمودند. بعد از تمام آن سال‌های مسجونیت در مکانی بد آب و هوا، وضعیت صحی هیکل مبارک ابداً مطلوب نبود. و به این ترتیب هیکل مبارک به احبای الهی توصیه می‌فرمایند:

انسان باید فانی فی الله باشد؛ باید شرایط نفسانی خود را نسیان نماید تا به مقام ایثار و فدا برسد. باید به مرتبه‌ای باشد که اگر بخوابد برای لذت نباشد، بلکه استراحت جسم جهت خدمت احسن، برای تکلم احسن، برای توضیحات اجمل، برای خدمت کردن به بندگان خدا و اثبات حقایق باشد. (ترجمه)<sup>۱۳</sup>

هیکل مبارک جسم را استراحت دادند تا با توجه به اسفار طولانی که قصد داشتند به آن مبادرت نمایند، بتوانند قوای از دست رفته را مجدداً به دست آورند. به این ترتیب بود که این شهر مصری محل استقرار هیکل اطهر در مدت زمان طولانی اقامتشان در مصر مقرر شد. در آن سه سال ایشان مکرراً به این شهر، که آب و هوای مطلوبش سبب شد قوای لازم را کسب کنند، بازگشتند تا با اسفار بعدی مواجه شوند، بخصوص سفر طولانی به آمریکای شمالی.

علی یزدی (۱۸۹۹-۱۹۷۸)، از احبای متولد مصر که در سال ۱۹۲۱ به ایالات متحده رفت، در اکتبر ۱۹۱۰ شاهد ورود حضرت عبدالبهاء به اسکندریه بود. او در کتابش به نام *Blessings Beyond Measure* (موهب لایتناهی)، که بعد از درگذشت او توسط همسرش در سال ۱۹۸۸ به طبع رسید، نوشته است:

جمعیتی در مقابل هتل ویکتوریا به انتظار قدم مبارک گرد آمدند. ناگهان سکوتی برقرار شد و دانستم که هیکل مبارک تشریف آورده‌اند. نگاه کردم؛ آنجا بودند. سپس ایشان از میان جمعیت، آهسته، با حرکتی شاهانه، با لبخندی برب، قدم برداشتند و به سرهایی

---

<sup>۱۳</sup> ترجمه از متن انگلیسی مندرج در *Tablets of Abdu'l-Baha*، ج ۲، ص ۴۶۰.

که به نشانه احترام در دو طرف خمیده شده بود ابراز عنایت فرمودند. چون نمی توانستم به ایشان نزدیک شوم، تجسمی مبهم از هیکل مبارک داشتم. صدای باد و موج از ساحل نزدیک صدای ایشان را در خود غرق می کرد به نحوی که به سختی می شد صدایشان را شنید. با این همه، با مسرت دور شدم.

چند روز بعد ویلایی برای ایشان و عائله مبارکه، نه چندان دور از هتل ویکتوریا، اجاره شد. در بهترین منطقه مسکونی، نزدیک دریای زیبای مدیترانه و سواحل آن بود. مانند کلیه ویلاها در آن منطقه، باغی با گلها و بوته های به گل نشسته داشت. در آنجا بود که حضرت عبدالبهاء نفوس سرشناس، شخصیت های دولتی، روحانیون، اشراف و نویسندگان، و همچنین فقرا و مردمان نومید را به حضور می پذیرفتند.<sup>۱۴</sup>

حسن موقر بالیوزی (۱۹۰۸-۱۹۸۰)، که شرح حال حضرت عبدالبهاء را نوشته، نکته ای را بیان می کند که توجه حضرت مولی الوری به روابطشان با مسلمانان را نشان می دهد. بالیوزی اظهار می دارد که

اقامت حضرت عبدالبهاء در اسکندریه با ماه محرم در تقویم قمری اسلامی مقارن شد. این ماهی است که شهادت امام حسین، نوه حضرت محمد نبی، و سومین امام امر حضرت محمد، همراه با بسیاری از سایر افراد خاندان حضرت رسول در آن واقع شده است. مصیبت مزبور روز دهم محرم سال ۶۱ هجری قمری، مطابق با دهم اکتبر ۶۸۰ میلادی واقع شد. دنیای شیعه از آن زمان تا کنون برای شهادت ایشان سوگواری کرده است.<sup>۱۵</sup>

شیعیان در ماه مزبور اجتماعاتی را در تکریم آن روز متأثر کننده ترتیب می دهند. بالیوزی حکایت می کند که

---

<sup>۱۴</sup> یزدی، *Blessings*، ص ۱۶.

<sup>۱۵</sup> بالیوزی، *Abdu'l-Bahá*، ص ۱۳۷.

ایرانیان اسکندریه از حضرت عبدالبهاء برای حضور در جلسه خود دعوت کردند. هیکل مبارک تشریف بردند و مورد احترام و تکریم تمام واقع شدند. ایشان به فردی که حکایت دلخراش کربلا را تعریف می کرد عبایی اهدا فرمودند و به علت استعداد و خلوصش پاداشی در خور به او بخشیدند. همچنین مبلغی پول نزد میزبان گذاشتند که از طرف ایشان جلسه سوگواری یادبودی برگزار کرده به فقرا غذا بدهد.<sup>۱۶</sup>

در آن ایام، سازمان دهندگان نخستین کنگره جهانی نژادی، که در تاریخ ۲۶-۲۹ ژوئیه ۱۹۱۱ با حضور بیش از دو هزار نفر در لندن تشکیل شد، از حضرت عبدالبهاء دعوت کردند که در طی مدت انعقاد کنگره به ایراد سخنرانی بپردازند. روز ۲۹ مه ۱۹۱۱ ایشان جواب دادند که شرایط موجود ایشان را از حضور در کنگره منع می کند.<sup>۱۷</sup> اوائل ماه مه حضرت عبدالبهاء به قاهره نقل مکان کرده در زیتون، ناحیه ای از این شهر، اقامت گزیدند. بالیوزی به اطلاع ما می رساند که در طی دوران اقامت مزبور، علاوه بر ملاقات با چندین شخصیت مهم، یک روز جمعه به زیارت مرقد سیده زینب رفتند که گاهی اوقات به عنوان خواهر حضرت امام حسین شناخته می شود؛ در آنجا نماز جمعه را برگزار کردند.<sup>۱۸</sup> در نجم باختر، به تاریخ ۸ سپتامبر ۱۹۱۱، چنین مذکور است:

حضرت عبدالبهاء، پس از تقریباً سه ماه اقامت در قاهره که در طی آن با بسیاری از نفوس برجسته ملاقات و مصاحبه داشتند، روز بیست و دوم ژوئیه، به رمله، حومه شاداب اسکندریه بازگشتند. میرزا اسدالله، میرزا منیر، میرزا محمود و آقا خسرو در معیت ایشان بودند.<sup>۱۹</sup>

---

<sup>۱۶</sup> بالیوزی، *Abdu'l-Bahá*، ص ۱۳۷.

<sup>۱۷</sup> نگاه کنید به تیودور پل، *The First Universal Races Congress*، مندرج در نجم باختر، سال دوم، شماره ۸ (۱۰ اوت ۱۹۱۱)، ۳-۴.

<sup>۱۸</sup> بالیوزی، *Abdu'l-Bahá*، ص ۱۳۸.

<sup>۱۹</sup> نجم باختر، سال دوم، شماره ۹ (۸ سپتامبر ۱۹۱۱)، ص ۷، *News Items*.

در همان شماره نجم باختر مقاله‌ای به قلم لوئی گریگوری (۱۸۷۴-۱۹۵۱) درج شد که به اختصار اقامت گریگوری در رمله، بین دهم آوریل و چهارم مه ۱۹۱۱، را توصیف می‌کند. گریگوری گزارشی مشروح‌تر از سفر زیارتی خویش را در کتابی با عنوان *A Heavenly Vista: The Pilgrimage* (چشم‌اندازی آسمانی، سفر زیارتی لویی گریگوری)<sup>۲۰</sup> نوشته که در سال ۱۹۱۱ در واشنگتون انتشار یافت. در این مقاله که در نجم باختر منتشر شده چنین آمده است:

نجم باختر از من خواسته است تأییراتی را که در طی تشرّف اخیرم به حضور حضرت عبدالبهاء در رمله و مدینه مبارکه برگرفته‌ام بیان کنم. حال می‌توانم به اختصار جواب بدهم؛ اما امیدوارم که بعداً از درس‌های ارزشمندی که از آن انسان کامل دریافت کرده‌ام شرحی کامل برای یاران امرالله بیان نمایم.

اراده حضرت عبدالبهاء بود که کلیه احباء در پرتو نور ملکوت متحد و مسرور باشند. حضرت بهاء‌الله زمانی فرمودند، "حضور من عبارت از مسرت و آرامش است؛ جهنم قلوب کسانی است که اعراض و مخالفت نمایند." "الیوم مسرت و آرامش جلال خداوند (یعنی حضرت بهاء‌الله) در مرآت صافی حضرت عبدالبهاء متجلی است. به این ترتیب با تشرّف به حضور ایشان هر فردی به ملاقات با جمیع انبیاء و مظاهر الهی در ادوار و اکوار ماضیه نائل می‌گردد. در همان موقع، یا مدّت‌های مدید بعد از آن، به سختی می‌توان به افتخار واقعی چنین دیداری پی برد. در نظر نفسی که حتی اندکی متوجّه شود که این عبد الهی کیست و چه قوایی را ساطع می‌کند، چنین تشرّفی به مراتب اعلی و اشرف از جمیع افتخارات روی زمین است. اما هیچ نفسی نمی‌تواند کما ینبغی و یلیق شهادت دهد که حضرت عبدالبهاء نسبت به دیگر نفوس چه ارتباطی دارند. با افق ذهنی و روحانی کم و بیش محدود، هر زائری به اندازه ظرفیت و استعداد خود به عظمت و قدرتی که از مرکز میثاق الهی ساطع می‌شود پی می‌برد.

---

<sup>۲۰</sup> توسط مترجم حاضر تحت عنوانی که درون هلالین گذاشته شده ترجمه و در بخش "مقالات و نشریات نور" گذاشته شده است - م

در رمله عباس افندی گاهی اوقات در حال مشی در خیابان‌ها مشاهده می‌شدند. غالباً سوار تراموای برقی می‌شدند، پول را خُرد کرده به دموکراتیک‌ترین شیوه کرایه را پرداخت می‌کردند. اتاق پذیرش ایشان به روی احبّاء و غیر احبّاء به طور یکسان مفتوح بود. یک بار موقع دیدار با بعضی از نفوس نگون بخت از آنها پرسیدم که آیا ایشان را می‌شناسند. آنها پاسخ دادند، "بله؛ ایشان در این خانه سکونت داشته‌اند." به این ترتیب هزاران ایرانی به نحوی از انحاء فرصت دیدار با عباس افندی را داشتند؛ امّا تعداد کسانی که با دیده ظاهر می‌نگریستند و حضرت عبدالبهاء را درک می‌کردند چه اندک بودند. حضرت عبدالبهاء قامتی متوسط، با هیكلی قوی و بسیار متوازن و متقارن، داشتند. سیمای مبارک چروک‌های عمیقی داشت و پوست ایشان تقریباً به رنگ کاغذ پوستی بود. هیأت بدن چون تیر خدنگ و تمامی هیكل به نحوی مؤثر شاهانه و جمیل بود. دست‌ها و ناخن‌های ایشان خوش ترکیب و تمیز بود. موهای نقره‌گون آنقدر بلند بود که به شان‌ها می‌رسید. محاسن به سفیدی برف، دیدگان آبی روشن و نافذ، بینی اندکی عقابی بود. صوت مبارک قوی، امّا همراه با تأثر، لطافت و دلسوزی لانه‌ایه بود. لباس ایشان همان جامه مردمان طبقات بالای شرقی، ساده و مرتّب و بسیار جذّاب بود. رنگ جامه روشن، و جنس ردای رویی از پشم شتر بود. روی سر مبارک فینه‌ای روشن قرار داشت که دور آن را دستاری سفید احاطه کرده بود. صدای ایشان قوی و نافذ بود و می‌توانست تأثر و رقت بی‌پایان ایجاد کند. پیکر مبارک صاف چون تیر خدنگ و روی هم رفته شاهانه و جمیل بود؛ هنگامی که عبور می‌کردند هر کسی که شاهد حرکت آن حضرت بود بی‌اختیار می‌گفت، "بی‌گمان سلطان است."

در سطح منطق، حکمت ایشان بی‌مثیل بود. در طی دوران تشرّف من اشخاصی فرهیخته و با فرهنگ از نقاط گوناگون جهان حضور داشتند. امّا افراد

دانشمندی که علوم اکتسابی دارند در مقابل حضرت عبدالبهاء همانند طفل سَبَقِ خَوان هستند. آنها نسبت به ایشان رفتاری کاملاً آمیخته با احترام دارند...<sup>۲۱</sup>

تصویر کلامی دیگر از حضرت عبدالبهاء توسط علی یزدی ترسیم شده که در آن زمان یازده ساله بود. او به یاد می‌آورد که صدای حضرت عبدالبهاء "پر طنین و خیلی زیبا" بود. او سپس می‌افزاید:

هیكل مبارک مانند تیر خدنگ صاف بود. سر مبارک به طرف عقب متمایل بود. موهای خاکستری - نقره‌گون ایشان روی شانه‌هایشان موج می‌خورد. محاسن مبارک سفید بود. دیدگان نافذ، پیشانی بلند و گسترده بود. دستاری سفیدرنگ دور مولوی به رنگ عاج بر سر داشتند. به همه نگاه می‌کردند، لبخند می‌زدند و با عبارت خوش آمدید، خوش آمدید استقبال می‌کردند... وقتی حضرت عبدالبهاء با من صحبت می‌کردند، به دیدگان‌شان نگرستم؛ آبی، خندان و آکنده از محبت بود.<sup>۲۲</sup>

روز یازدهم اوت ۱۹۱۱، حضرت عبدالبهاء سوار بر عرشه اس اس گرسیکا، عازم ماری شدند. اوائل دسامبر ۱۹۱۱ به مصر مراجعت فرمودند. بالیوزی درباره این دومین اقامت حضرت عبدالبهاء در مصر مرقوم داشته است، "حضرت عبدالبهاء زمستان را در مصر گذراندند." "نجم باختر نیز، که منبعی غنی از اطلاعات درباره سفرهای حضرت عبدالبهاء است، خبری راجع به اقامت حضرت عبدالبهاء در طی این ماهها در مصر گزارش نمی‌کند. روز نهم آوریل ۱۹۱۲ صرفاً نوشته است:

---

<sup>۲۱</sup> مقاله Impressions of Abdul-Bahá while at Ramleh. By Mr. Louis G. Gregory مندرج در نجم باختر، سال دوم، شماره ۹

(۸ سپتامبر ۱۹۱۱)، ص ۵.

<sup>۲۲</sup> یزدی، Blessings، صفحات ۱۸ و ۲۰

<sup>۲۳</sup> بالیوزی، 'Abdu'l-Bahá، ص ۱۷۱

گزارش مربوط به سفر دریایی حضرت عبدالبهاء و ملازمین رکاب از اسکندریه، مصر، در تاریخ ۲۵ مارس به وسیله کشتی اس اس سدریک متعلق به وایت ستار لاین به قصد وصول به نیویورک سیتی تأیید شده که ایشان در دهم آوریل به این شهر واصل شوند.<sup>۲۴</sup>

تنها در سال ۱۹۱۸ بود که نجم باختر به اطلاع رساند که حضرت عبدالبهاء با مهمانی شام که با حضور ۸۵ تن از احبّاء در هتل ویکتوریا برگزار شد، نوروز ۱۹۱۲ را جشن گرفتند. هیکل مبارک نطقی در بیان معنای نوروز ایراد فرمودند که در نشریه آمریکایی (American Journal) درج گردید.<sup>۲۵</sup>

عزیمت حضرت عبدالبهاء به سوی آمریکا در ۲۵ مارس ۱۹۱۲ توسط علی یزدی و نیز محمود زرقانی (حدود ۱۸۷۵ - ۱۹۲۴)، گاهنامه نویس ایرانی بهائی اسفار حضرت عبدالبهاء به غرب، توصیف شده است. محمود در جوانی در سراسر ایران سفر کرد و به تبلیغ امر مبارک پرداخت. در سال ۱۹۰۳ به هندوستان رفت و سال‌ها در آن اقلیم اقامت گزید. بعدها برای زیارت به حیفا رفت و مدتی در آن دیار ساکن شد و به استنساخ الواح بسیاری مبادرت کرد. از حیفا، در معیت حضرت مولی‌الوری، به اروپا و آمریکا رفت. یزدی نوشته است:

دیگر بار حضرت عبدالبهاء، این دفعه به مقصد آمریکا، ما را ترک کردند. صحنه عزیمت ایشان را فراموش نمی‌کنم؛ موقعی که از بیت مبارک خارج شدند برگشته با تکان دادن دست با عائله تسلی‌ناپذیر خود که از ایوان به پایین نگاه می‌کردند، آخرین وداع را فرمودند. عائله مبارکه بسیار نگران سلامت، امنیت و رفاه ایشان بودند. به هر حال شصت و هشت سال از عمر مبارک می‌گذشت. شاید بسیاری را تحمل کرده و از افتتانات بسیاری عبور کرده بودند. مدت چهل سال از عمر خود را در زندان سپری کرده بودند. و اکنون سفری به کشوری دوردست را در پیش می‌گرفتند که از هر لحاظ با آنچه که ایشان به آن عادت داشتند متفاوت بود.

<sup>۲۴</sup> تحت عنوان Special در نجم باختر، سال سوم، شماره ۲ (۹ آوریل ۱۹۱۲)، ص ۸ درج شده است

<sup>۲۵</sup> نگاه کنید به (The Feast of Naurooz (New Day)، مندرج در نجم باختر، سال نهم، شماره ۱ (۲۱ مارس ۱۹۱۸)، صفحات ۸-۹

اما حضرت عبدالبهاء تصمیم خود را گرفته بودند. وقتی ایشان تصمیمی اتخاذ می فرمودند، هیچ امری قادر به تغییر آن نبود. با قدم‌های بلند، بدون آن که پشت سر خود را نگاه کنند، از دروازه باغ بیرون آمدند. چند ساختمان را در نزدیکی ساحل طی کردند تا به قطار برقی سوار شده به اسکندریه تشریف ببرند و از آنجا سوار کشتی شده به سوی نیویورک عزیمت کنند. حدود سی نفر از احباء، که در سکوت و آرامش پشت سر ایشان راه می پیمودند، ایشان را بدرقه می کردند. من یکی از آنها بودم.<sup>۲۶</sup>

در جای دیگر، یزدی ذکری از کشتی اس اس سدریک به میان می آورد که حضرت عبدالبهاء سوار بر آن به سوی ایالات متحده عزیمت فرمودند: "کشتی زیبایی بود؛ یکی از دوسفینه‌ای که مرتباً بین اسکندریه و نیویورک تردد و در ناپل توقف داشتند.<sup>۲۷</sup> محمود زرقانی درباره عزیمت ایشان از بند اسکندریه نوشته است:

جهاز سدریک از کمپانی "وایت استار لین" حامل هیکل اقدس شد و از افتخار غبطه بخش من فی السموات و الارض گردید و با جوش و خروش از اسکندریه حرکت نمود. ملتزمین موکب اقدس شش نفر بودند. حضرت مستطاب شوقی افندی؛ جناب سید اسدالله؛ دکتر [امین الله] فرید؛<sup>۲۸</sup> جناب میرزا منیر زین؛ جناب خسرو و (سادسهم کلبهم) عبد فانی محمود زرقانی.<sup>۲۹</sup>

<sup>۲۶</sup> یزدی، *Blessings*، ص ۲۰-۲۲

<sup>۲۷</sup> یزدی، *Memories of Shoghi Effendi*، مندرج در عالم بهائی، ج ۱۹ (۱۹۸۳-۱۹۸۶)، ص ۷۵۶.

<sup>۲۸</sup> خواهرزاده منیره خانم، حرم حضرت عبدالبهاء. (توضیح مترجم: در متن فارسی اسم "امین الله" آورده نشده ولی در ترجمه انگلیسی وجود دارد.)

<sup>۲۹</sup> بدایع الآثار، ج ۱، ص ۸-۹ (توضیح مترجم: عبارت "سادسهم کلبهم" در متن انگلیسی وجود ندارد ولی در متن فارسی هست. این عبارت اشاره به اصحاب کهف است که تعداد آنها متفاوت ذکر شده و در اینجا ششمی سگشان آورده شده است. حضرت عبدالبهاء در این خصوص می فرمایند: در خصوص اصحاب کهف سؤال نموده بودید که در قرآن مجید تعیین عدد شده است و حال آن که واضح و مشهود بیان شده می فرماید سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَأَيْبُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ یعنی مانند تیری که در تاریکی اندازی یعنی این قول صحیح نیست بعد می فرماید یقولون سبعة و ثامنهم کلبهم یعنی این رجم به غیب نیست و صحیحش این است..."



محمود می‌گوید که حضرت عبدالبهاء محزون بودند، زیرا تازه خبرهایی دریافت کرده بودند که دختر سوم ایشان، روحا خانم، به شدت بیمار بود. همچنین می‌گوید که پزشک کشتی ایتالیا بود و به غلط تصور می‌کرد آنها ترک هستند. پزشک بلافاصله به علت بیماری چشم خسرو برای آنها در دسر درست کرد. او گفت که دیدگان او مبتلا به تراخم است. در ناپل پزشکان ایتالیایی دیگر این تشخیص را تأیید کردند و گفتند که دیدگان حضرت شوقی افندی و میرزا منیرزین نیز به همان بیماری مبتلا است و مقامات آمریکایی ابداً اجازه ورود آنها به ایالات متحده را نمی‌دهند. بنابراین حضرت عبدالبهاء با توجه به این که همان دکتر فرید با نظرات اطباء ایتالیایی موافق است، از این سه نفر خواستند که در ناپل از کشتی پیاده شده به ارض اقدس مراجعت کنند. یزدی به خاطر می‌آورد که حضرت شوقی افندی در رمله "در آسمان هفتم سیر می‌کردند. ایشان راجع به آمریکا بسیار شنیده بودند و منتظر روزی بودند که وقتی حضرت عبدالبهاء به تمام آمریکای شمالی سفر کرده پیام الهی را ابلاغ می‌نمایند، ایشان را همراهی کنند. ایشان با شور و شوق بسیار و اشتیاق فراوان منتظر این تجربه بودند ... ایشان بسیار مسرور بودند." ۳۰ روحیه خانم ربّانی (۱۹۱۰-۲۰۰۰)، حرم مبارک حضرت ولی امرالله، دربارهٔ این رویداد زندگی همسرشان چنین می‌نویسند:

درست تصور حال پر ملال آن نهال نورسته بوستان الهی را که بیش از پانزده بهار از سنّ مبارکش نگذشته بود بنمائید که با چه دل‌شکستگی بایستی از این سفر صرف‌نظر نموده مراجعت بفرمایند؛ سفری که در آن قلب منیرش مملو از عنایات و الطاف می‌گردید. چقدر این یأس و حرمان سبب احزان آن قلب لطیف و رقیق شد به حساب نتوان آورد مخصوصاً وقتی به خاطر می‌آوریم که این حفید بی‌مانند چه تعلق خاطری و چه تَعَشُّقی نسبت به پدر بزرگ عالی‌قدر خود داشتند و در آن حوادث سن فکر این سفر در کشتی بزرگ و دیار

---

(امر و خلق، ج ۳، ص ۲۱۲ / مائده آسمانی، ج ۹، ص ۱۹ / مضمون آیه قرآن [کهف، آیه ۲۲] چنین است: دیری نگذرد که گویند آنان سه تن بودند چهارمین سگشان بود؛ و بگویند پنج تن بودند، ششمین سگشان بود که همه از روی حدس و گمان است و گویند هفت تن بودند هشتمین سگشان بود.)

۳۰ یزدی، Blessings، ص ۵۲-۵۱، و ۵۳

غرب مخصوصاً در آن ایامی که چنین اسفاری بی نهایت نادر و مملو از حوادث خطیره بود در روح پر جذبه و قلب مملو از هیجان آن کودک نازنین چه امواج شور و اشتعالی به وجود آورد و این اثر آنقدر عمیق بود که هر وقت به خاطر مبارک این حادثه خطور می کرد آثار حزن از سیمای ملکوتی شان ظاهر می گردید. ولی آن قلب ممرّد که در تمام طول حیات مورد صدمات و لطمات بی شمار واقع گردید، عادت داشت که چگونه در برابر این گونه حوادث ناگوار سر تسلیم و رضا فرود آورد. البتّه بسی آسان است که بگوئیم اراده الهی بود و خود را راضی کنیم ولی از کجا می دانیم که گاه نقشه الهی که از هر حیث مکمل است به واسطه امیال شهوانی و دسائس نفسانی فردی از افراد انسان تبدیل نگردد و خطّ مشی زندگانی را بالمرّه واژگون نسازد. در این قضیه البتّه مسلم است که قلب رؤف حضرت عبدالبهاء دستخوش رنج های فراوان گردید و فقط برای حفظ و حراست حفید مجید خود بود که راه سکوت را پیمود از هر جهت خودداری فرمودند و ابرازی فرمودند که مبادا مستقبل اسرارآمیز آن ودیعه الهی مکشوف و راز در کف نامحرم و حیات ایشان در خطر افتد و حادثه ای شدیدتر از آنچه شد روی دهد.<sup>۳۱</sup>

حکایت این سفر در آمریکای شمالی و بعد در اروپا در اینجا مورد نظر ما نیست. در ژوئیه ۱۹۱۳، احمد سهراب، که با حضرت عبدالبهاء از ایالات متّحده مراجعت نمود، به مجله نجم باختر نوشت:

۱۷ ژوئن ۱۹۱۳ حضرت عبدالبهاء سوار بر کشتی بخار هیمالیا وارد پُرت سعید شدند. از آنجا تلگرامی ارسال داشته هدایت فرمودند که زائرین بسیاری به پُرت سعید بیایند. چون فضای کافی برای پذیرفتن همه آنها در هتل محل اقامتشان وجود نداشت، خیمه ای روی پشت بام برای این مقصود برپا شد.<sup>۳۲</sup>

<sup>۳۱</sup> گوهر یکتا، حضرت روحیه خانم؛ ص ۳۲-۳۳

<sup>۳۲</sup> سهراب، منقول در بخش News Notes مندرج در نجم باختر، سال چهارم، شماره ۷ (۱۳ ژوئیه ۱۹۱۳)، ص ۱۲۱

سید اسدالله قمی، میرزا علی اکبر نخجوانی، میرزا محمود زرقانی و احمد سهراب ملازم  
رکاب مبارک بودند.<sup>۳۳</sup>

حضرت عبدالبهاء از ۱۷ ژوئن تا ۱۱ ژوئیه ۱۹۱۳ در پُرت سعید اقامت گزیدند. این شهر را به علت حرارت و رطوبت ترک کرده به اسمعیلیه تشریف بردند و در هتل شخصی به نام آقای ج بوستا (Mr. J. Bosta) سکونت کردند. صحت عنصری هیکل مبارک حاصل نشد. بنابراین روز ۱۷ ژوئیه به اسکندریه تشریف بردند و مدت دو هفته در هتل ویکتوریا در رمله ساکن شدند. سپس ویلایی نزدیک ایستگاه مظلوم پاشا اجاره کردند. احمد سهراب بعضی جزئیات این اقامت را توصیف می‌کند. روز ۱۳ اوت او یکی از معمول‌ترین اشتغالات حضرت عبدالبهاء، یعنی صدور الواح برای احباء و غیراحباء را توصیف می‌کند:

وقتی بعد از ظهر از اسکندریه برگشتم، گفتند که حضرت عبدالبهاء مرا احضار فرموده‌اند. بلافاصله به باغ رفتم. وقتی مرا دیدند که نزدیک در ایستاده‌ام، اجازه دادند وارد شوم و بنشینم. هیکل مبارک در خیابانی در مقابل گلستانی بس زیبا و دلربا مشغول قدم زدن بودند؛ تقریر الواح می‌فرمودند و میرزا منیر مشغول تحریر بود. شوقی افندی نیز حضور داشتند. تقریباً سه ساعت، نهر زلال و شفاف الهامات الهی برای زمین از خشکی تفتیده قلوب سرزمین‌های دوردست جریان داشت. درست هنگامی که خورشید در افق مغرب پایین می‌رفت که نهان گردد، مناجاتی بس مؤثر عزّ نزول یافت. صدای مبارک مانند موسیقی آسمانی بود که اکنون به آوایی واضح و مطبوع، با لحنی آرام و ملیح تلاوت می‌کرد. از اثرات آن ما همه چیز را فراموش کرده بودیم. شفق شامگاهی، زمزمه نسیم در میان گلها و درختان، آرامش کامل و گسیخته نشده جو حاکم، جمال روحانی حضور حضرت مولی‌الوری، و سپس چون به بلندای آسمان نگریستیم ستارگان چشمک‌زن؛ جمیع اینها هماهنگ گشته بود تا در دل‌های ما حلقه گلی از انجذابی روحانی به وجود آورد. ما در واقع به پرستش سلطان جلیل

<sup>۳۳</sup> نگاه کنید به بالیوزی، 'Abdu'l-Bahá، ص ۳۹۵

سلاطین در مقدّس ترین لحظات عمرمان مشغولیم. مناجات عبارت از تضرّع و تبتّل به ساحت حیّ قدیر برای تطهیر نفوس و روحانیت بخشیدن به قلوب بود - تا نفوس انسانی به تلاوت مدح و ثنای پروردگار پردازند و کاری کنند که ندای "یا بهاء الأبهی" از جلسات آنها به ملأ اعلیٰ متواصل شود. موقعی که باغ را ترک کردیم، مناجات ملیح و جذّاب حضرت محبوب را با خود همراه داشتیم. بر بال های نور به ساحت حیّ قدیر صعود کرده و مورد قبول حکمروای نوع بشر واقع شده بود.<sup>۳۴</sup>

دفتر خاطرات سهراب سایر وجوه حیات یومیّه حضرت عبدالبهاء در آن ایام را نیز به تصویر می کشد. روز ۴ اوت می نویسد که صبح زود یک روز او و دیگر احباء را "مولای محبوب احضار فرمودند" و به این ترتیب او به بیت مبارک رفت. وقتی به آنجا رسید

... در باز شد و ما به اتاق تحریر حضرت عبدالبهاء دعوت شدیم. موقعی که نشستیم شنیدیم حضرت شوقی افندی با ملاحظت و رقت مشغول تلاوت هستند. هنگامی که تلاوت مناجات تمام شد ناگهان صدای حضرت عبدالبهاء را شنیدم. برخاستم. احساسی غریب در ژرفنای وجودم داشتم. سنگ ها را از مسرت به رقص می آورد. به حضرت شوقی افندی آموزش می دادند که چطور تلاوت کنند و چگونه صدای خود را در عبارات و بیانات گوناگون کنترل کنند...<sup>۳۵</sup>

در تاریخ ۱۸ سپتامبر می نویسد:

روز گرمی بود، اما باغ گل همیشه خنک بود و نسیمی فرحبخش می وزید. حضرت مولی الوری از حضرت شوقی افندی خواستند که یک بطری آب معدنی طبیعی (Evian water) برایشان بیاورند. در این ضمن مرد عربی که کارگر بود وارد شد و تحیت گفت. مرد

<sup>۳۴</sup> سهراب، 'Abdu'l-Bahá in Egypt، ص ۱۸۷-۱۸۸

<sup>۳۵</sup> سهراب، 'Abdu'l-Bahá in Egypt، ص ۱۵۲

عرب داستانی طولانی، با استفاده از اشعار، دربارهٔ منبع رود نیل بیان کرد که منشأ مزبور در بهشت است و از زیر اورنگِ شاهی جریان می‌یابد؛ افسانهٔ زیبایی بود. سپس چند مرد وارد شدند که با حضرت عبدالبهاء ملاقات کنند. هیکل مبارک به تفصیل دربارهٔ امانت با آنها صحبت کردند و سه داستان دربارهٔ زندگی خویش برای آنها تعریف کردند. مدت سه ساعت در حضور مبارک نشسته بودیم و با دقت به کلیه کلماتی که ایشان بیان می‌فرمودند گوش می‌کردیم. وقتی ایشان از باغ گل خارج شدند، حضرت شوقی افندی و من به ایستگاه سیدی جابر (Sidi Jaber) رفتیم تا از خواهر عزیزمان، خانم فریزر (Fraser) استقبال کنیم. تحیات حضرت عبدالبهاء را به ایشان ابلاغ کردیم. بعد از ده دقیقه، او در مقابل حضرت عبدالبهاء بود. او قرار است با عائلهٔ مبارکه زندگی کند؛ تردید ندارم که وقتی دفتر خاطرات این بانو انتشار یابد عالم بهائی گنجینهٔ پر بار و گرانبهایی دریافت خواهد داشت.<sup>۳۶</sup>

روز ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۳ دفتر خاطرات احمد سهراب به پایان می‌رسد. بالیوزی آن روزها را به اختصار توصیف کرده است. او بیان می‌کند که حال حضرت عبدالبهاء در رمله خوب نبود لذا چند روزی به ابوقیر (Abúqir) تشریف بردند. این واقعه احتمالاً در نوامبر ۱۹۱۳ روی داده است. زیرا وضعیت سلامت ایشان بهبود نیافت و احباء در ارض اقدس از ایشان استدعا کردند که مراجعت فرمایند. هیکل مبارک تصمیم گرفتند به حیفا برگردند.<sup>۳۷</sup> در نجم باختر هیچ اطلاعاتی دربارهٔ اقامت حضرت عبدالبهاء در مصر در آن ماه‌ها درج نشده است. فقط در نشر ۱۹ ژانویه ۱۹۱۴ نامه‌ای به تاریخ ۲۷ دسامبر ۱۹۱۳ را انتشار می‌دهد که اچ ایموجین هوگ (H. Imogene Hoagg) (-۱۸۶۹-۱۹۴۵)، از احبای آمریکایی که چند مرتبه به ایتالیا سفر کرده، خطاب به چارلز میسن ریملی (-۱۸۷۴-

<sup>۳۶</sup> سهراب، *Abdu'l-Bahá in Egypt*، ص ۳۳۰ (مترجم: سیدی جابر محله‌ای در اسکندریه مصر است. مقصود از خانم فریزر ایزابل فریزر چمبرلین است که کتاب *Divine Philosophy* را، که مجموعه بیانات حضرت عبدالبهاء است، انتشار داده است.)

<sup>۳۷</sup> بالیوزی، *Abdu'l-Bahá*، ص ۴۰۲ (توضیح مترجم: روستای ابوقیر، که نامش از قدیس مسیحی به نام کورش [که در مصری قیر تلفظ می‌شود] گرفته شده، در استان اسکندریه در کناره خلیج ابوقیر واقع شده است.)

۱۹۷۴) نوشته است.<sup>۳۸</sup> در این نامه ورود حضرت عبدالبهاء به حیفا توصیف شده است. علی م یزدی در تاریخ ۲ دسامبر ۱۹۱۳ نوشته که حضرت عبدالبهاء اسکندریه را ترک کرده به ارض اقدس مراجعت فرمودند.<sup>۳۹</sup> هیکل مبارک پنجم دسامبر وارد حیفا شدند. از دوران حضور ایشان در مصر ما هیچ عکسی در اختیار نداریم. چنان که بالیوزی خاطرنشان می سازد، بعد از تصاویر اولیه که در سال ۱۸۷۶ در دوران جوانی ایشان در ادرنه گرفته شد، "دیگر عکسی از ایشان وجود ندارد تا آن که در سال ۱۹۱۱ وارد لندن شدند."<sup>۴۰</sup>

### شهرهایی از مصر که موطئ اقدام حضرت عبدالبهاء شد

نخستین شهر مصری که حضرت عبدالبهاء به آن سفر کردند پُرت سعید بود. وقتی ایشان وارد این کشور شدند، در سپتامبر و اکتبر ۱۹۱۰ در این شهر مستقر شدند. مجدداً از ۱۷ ژوئن ۱۹۱۳ که از سفر طولانی خود به آمریکای شمالی و اروپا با کشتی اس اس هیمالیا مراجعت فرمودند، تا ۱۱ ژوئیه همان سال، که به اسمعیلیه تشریف بردند، در این شهر اقامت داشتند. جایی که بیشترین مدت را گذراندند اسکندریه، به عبارت دقیق تر، در رمله، در حومه اسکندریه بود. هیکل مبارک در اکتبر ۱۹۱۰ وارد شدند و در مه ۱۹۱۱ به مقصد قاهره آنجا را ترک کردند. روز ۲۲ ژوئیه ۱۹۱۱ مراجعت کردند و روز ۱۱ اوت ۱۹۱۱ عازم اروپا شدند. اوائل دسامبر ۱۹۱۱ از اروپا برگشتند و روز ۲۵ مارس ۱۹۱۲ از طریق ناپل عازم آمریکای شمالی شدند. سرانجام هیکل مبارک از ۱۷ ژوئیه ۱۹۱۳ تا ۲ دسامبر همان سال، به استثنای مدت کوتاهی در نوامبر که در ابوقیر گذراندند، در آنجا بودند.<sup>۴۱</sup> ایشان همچنین سه ماه، از مه ۱۹۱۱ تا ۲۲ ژوئیه همان سال، در حومه قاهره، در زیتون، سپری

<sup>۳۸</sup> هوگ، *Abdu'l-Bahá's return to the Holy Land*، مندرج در نجم باختر، سال چهارم، شماره ۱۷ (۱۹ ژانویه ۱۹۱۴)، ص ۲۸۸،

۲۹۰

<sup>۳۹</sup> نگاه کنید به یزدی، *Memories of Shoghi Effendi*، عالم بهائی، ج ۱۹ (۱۹۸۳-۱۹۸۶)، ص ۷۵۶

<sup>۴۰</sup> بالیوزی، *Abdu'l-Bahá*، صفحه دوازده (p. xii)

<sup>۴۱</sup> نگاه کنید به *God Passes By*، فصل ۱۹، بند ۶ (ص ۲۸۱)

کردند؛ یک هفته از ۱۱ تا ۱۷ ژوئیه ۱۹۱۳ در اسمعیلیه و مدتی کوتاه در منصوره گذراندند.<sup>۴۲</sup> احمد سهراب توصیفات روشن و واضحی از برخی از شهرهایی که میزبان حضرت عبدالبهاء بودند نوشته است.

پُرت سعید تنها بعد از افتتاح کانال سوئز در ۱۷ نوامبر ۱۸۶۹ به شهر تبدیل شد. سهراب درباره آن نوشته است:

چهل سال پیش معدودی آلونک‌های کثیف با اعراب نیمه برهنه وجود داشت. نه تجارتی، نه خانه‌ای، نه وسائل ارتباطی با دنیای بیرون؛ هیچ یک وجود نداشت. تقریباً تمامی ناحیه‌ای که شهر به‌روز شده فعلی با شصت هزار سکنه پرمشغله ساخته شده، زمین‌هایی است که از دریا گرفته شده است. وقتی کانال سوئز دو اقیانوس بزرگ را به هم پیوند داد، پُرت سعید به بندری بین‌المللی تبدیل شد و از آن تاریخ پیشرفت سحرآسای شهر بدون وقفه ادامه داشته است.<sup>۴۳</sup>

در سال ۱۹۱۰، وقتی حضرت عبدالبهاء وارد شدند، پُرت سعید مرکزی بین‌المللی بود که سکنه آن فقط مصریان نبودند، بلکه مردمانی از ملیت‌های گوناگون اروپایی نیز حضور داشتند. سهراب جشن روز استقلال فرانسه را چنین توصیف می‌کند:

بخش اروپایی پُرت سعید با هزاران فانوس ژاپنی آذین‌بندی شده، پرچم فرانسه در همه جا دیده می‌شود، و همه به نظر می‌رسد در این جشن ملی جمهوری فرانسه از روح جشن و شادی برخوردار می‌شوند. بعد از غروب آفتاب خیابان‌های اصلی، کنسولگری فرانسه، بانک‌ها، تجارت‌خانه‌ها و ساختمان‌ها با نیروی برق روشن می‌شوند. خیابانی که مرکز مبادلات ارز شرقی (Eastern Exchange)، هتل‌های کانتیننتال (Continental) و کازینو

---

<sup>۴۲</sup> نگاه کنید به The Centenary of Arrival of 'Abdu'l-Bahá in Egypt (continued)

<sup>۴۳</sup> سهراب، *Abdu'l-Bahá in Egypt*، ص ۹۶ (توضیح مترجم: البته کانال سوئز دو دریای سرخ و مدیترانه را به هم پیوند می‌دهد نه دو اقیانوس را.)

پالاس (Casino Palace) در آن ساخته شده‌اند، مرکز هنگامه عجیبی از کنسرت‌های ایستاده موسیقی، اعراب، یونانی‌ها، ایتالیایی‌ها، انگلیسی‌ها، آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها است. همه از خانه‌های خود بیرون آمده‌اند تا اوقات خوشی را بگذرانند و دیدنی‌ها را ببینند. خیابان از این سوی تا آن سوی سیم‌کشی شده، و سقفی از فانوس‌های ژاپنی ایجاد شده است. درخت‌ها نیز از میوه‌های نورانی مملو هستند.<sup>۴۴</sup>

سهراب راه‌پیمایی کاتولیک‌ها در شهر را نیز توصیف می‌کند:

امروز سکنه فرانسوی راه‌پیمایی مذهبی زیبایی داشتند که از کلیسای آنها شروع شد. تمام خیابان‌هایی که این گروه از آن عبور می‌کرد با پرچم‌ها، کاغذ رنگی و فانوس‌های ژاپنی تزیین شده بود. کشیشان ملبس به ردای متفرع‌نانه کشیشی قرمز، طلایی و نقره‌ای بودند. صفتی طولانی از دختران جوان که چون فرشتگان لباس پوشیده بودند، و نیز گروهی از پسران که گروه همسرایان بودند حضور داشتند. راه‌پیمایی کنار مجسمه بزرگی از مریم باکره، که کودکش، عیسی، را در بغل داشت، به پایان رسید. البته هزاران تن از اعراب کار خود را رها کرده به تماشای این منظره دیدنی از آنچه که آنها "بت‌پرستی" می‌نامیدند و تقدس این نمادها را درک نمی‌کردند، ایستاده بودند؛ آنها پیش خود، آنها را به تمسخر گرفته می‌خندیدند. چقدر غفلت بشر غم‌انگیز است!<sup>۴۵</sup>

سهراب درباره اسکندریه می‌نویسد:

اسکندریه از هر لحاظ مانند یک شهر مترقی آمریکایی است. بناهای بلندمرتبه، فروشگاه‌های بزرگ، خیابان‌های تمیز، اتومبیل‌های برقی دوطبقه، پارک‌های با طراوت و زیبا، بلوارها و خیابان‌های دارای چراغ‌های برق، گردشگاه‌های جذاب ساحلی اطراف

<sup>۴۴</sup> سهراب، *Abdu'l-Bahá in Egypt*، ص ۶۲-۶۳

<sup>۴۵</sup> سهراب، *Abdu'l-Bahá in Egypt*، ص ۸۸-۹



بندرگاه، جمیع نشانه‌های روح رونق عالی و سرزندگی است. موقعی که در طول خیابان‌ها راه می‌رفتم به نظر می‌رسید گویی در خیابانی در نیویورک قدم بر می‌دارم، و از تحولات سحرآمیزی که از زمان سوختن کامل این شهر در اثر انقلاب عربی سی و یک سال قبل تا کنون صورت گرفته متحیر ماندم. سکنه شهر از جمیع ملل، یونانی‌ها، ایتالیایی‌ها، فرانسوی‌ها، یهودی‌ها، انگلیسی‌ها، اعراب، ایرانیان، در کمال اتفاق و اتحاد در اینجا زندگی می‌کنند و با یکدیگر ارتباط دارند.<sup>۴۶</sup>

در واقع حضرت عبدالبهاء در رمله سکونت داشتند. سهراب درباره رمله می‌نویسد:

رمله شهر مدرن مصری با تمامی وسائل راحتی مدنیت غربی است. تفرج‌گاه تابستانی برای اکثر مقامات اروپایی که در خدمت دولت مصر هستند، و نیز برای پاشاهای محلی است. پارک‌های قشنگ، انواع هتل‌ها و خانه‌های باشکوه در این شهر کوچک وجود دارد. ما یک آپارتمان زیبا با اثاثیه داریم که حدود دویست یارد تا محل سکونت مولای محبوبمان فاصله دارد.<sup>۴۷</sup>

هنگامی که حضرت عبدالبهاء وارد اسکندریه شدند، در هتل ویکتوریای جدید (و بعداً در سامرپالاس هتل (Summer Palace Hotel) سکونت اختیار کردند. سهراب آن را اینگونه توصیف می‌کند:

از اتاقم ساعت بزرگ هتل ویکتوریای جدید را می‌بینم، جایی که حضرت عبدالبهاء هر از گاهی اقامت می‌فرمودند. مدیر با غرور زیادی اتاق‌های گوناگونی را که حضرت عبدالبهاء در آن اقامت کرده بودند به مهمانان نشان می‌دهد. او مطالبی راجع به امر مبارک می‌داند، و به افتخار عظیم و موهبتی که نصیب او و هتلش شده کاملاً واقف است. وقتی حضرت عبدالبهاء آخرین دفعه اینجا بودند، دو مهمانی بزرگ درست قبل از عزیمت به

<sup>۴۶</sup> سهراب، *Abdu'l-Bahá in Egypt*، ص ۱۰۹-۱۱۰

<sup>۴۷</sup> سهراب، *Abdu'l-Bahá in Egypt*، ص ۱۰۶-۱۰۷

آمریکا برگزار کردند. چند هتل و بیت دیگر هم هست که مولای محبوب در آنجا هر از گاهی مقیم می شدند. خانه‌های پاشاها نمونه‌های واقعاً عالی از بهترین معماری رنسانس است. آنها به خانه‌ها و ویلاهایی که من در نیس (Nice) دیده‌ام بسیار شبیه است. کاخ‌های عالی، که مجهز به اثاثیه واقعاً مجلل و دارای باغ و آنقدر جذاب و فریبا است که با سرزمین‌های جادویی هنرمندان و شعرا کوس برابری می‌زند. دیوارها به ارتفاع دو تا چهار یارد، این "ویلاها" را احاطه کرده است. خیابان‌های اصلی سنگ‌فرش و تمیز و خیابان‌های باریک نیز بسیار شبیه خیابان‌های باغ‌های نیس بود. وقتی در این خیابان‌ها قدم می‌زنی بوی گل‌ها به مشام می‌رسد، شاخه‌های درختان از روی دیوارها فرو افتاده سایه‌ای خنک ایجاد نموده که فرد را به خود فرا می‌خواند و شاخه‌های تاک به طراوت و سرسبزی جذاب می‌افزاید. فردی که از خیابان‌ها گذر می‌کند و خانه‌ها را ملاحظه می‌نماید، مشاهده می‌کند که تمامی پنجره‌ها محکم بسته شده‌اند. غریبه ممکن است تصور کند که کسی در خانه‌ها سکونت ندارد، اما وقتی درباره‌ی عادت بستن پنجره پرس و جو کنید، در کمال ادب به او گفته می‌شود چون مالک خانه مسلمان است، کِرِکِرِه‌ها بسته شده به نحوی که مبادا چشمان بیگانه به زیبایی‌های تیره‌ی زنان بیفتند.<sup>۴۸</sup>

حضرت عبدالبهاء مدت سه ماه هم، از ماه مه تا ۲۲ ژوئیه ۱۹۱۱ در قاهره، محله‌ی زیتون، سکونت داشتند که اخیراً به علت آن که تصور می‌رود مریم مقدس تجلی کرده شهرت یافته است.<sup>۴۹</sup> تجلی نورهای مزبور طبق گزارش‌ها توسط هزاران نفر از مردم دیده و از آن عکس گرفته شده است. حضرت عبدالبهاء از ۱۱ تا ۱۷ ژوئیه ۱۹۱۳، برای پرهیز از حرارت و رطوبت پُرت سعید در اسمعیلیه اقامت گزیدند. سهراب آن را اینگونه توصیف می‌کند:

<sup>۴۸</sup> سهراب، *Abdu'l-Bahá in Egypt*، ص ۱۶۵-۱۶۶

<sup>۴۹</sup> در طول تاریخ، به ادعای پیروان کلیسا، مریم، مادر حضرت عیسی، در نقاط مختلف عالم ظاهر شده که یکی از آن نقاط زیتون در قاهره است. واقعه مزبور مربوط به سال ۱۹۶۸ است که از دوم آوریل این سال، حدود ده ماه بعد از جنگ شش روزه با اسرائیل، رخ داد و تعداد زیادی از مصریان قبطی پیرو کلیسای ارتدوکس، از جمله جمال عبدالناصر، رئیس جمهور فقید مصر، مدعی شدند که مریم را دیده‌اند. این ظهور از چند دقیقه تا چندین ساعت طول می‌کشید. حدود یک ماه بعد از این واقعه، پاپ سیریل ششم اهل اسکندریه (Pope Cyril VI of Alexandria) آن را تأیید کرد- م

یک پارک بزرگ زیبا، ساختمان‌های جاذب، خیابان‌های تمیز، و چراغ‌برق‌های بسیار وجود دارد. وسعت پارک با درختان بزرگ کاج و گل‌های زیبا شگفت‌انگیز است. یک محله قدیمی بومی نیز دیدیم. بزها، مرغ‌ها، الاغ‌ها و دیگر حیوانات در اتاقی با اعراب زندگی می‌کنند و خانواده‌ای در کمال آرامش و مسالمت را تشکیل می‌دهند.<sup>۵۰</sup>

و اما ابوقیر، روستایی در ساحل دریای مدیترانه در فاصله حدود بیست مایلی شمال شرقی اسکندریه، که اروپاییان آن را به علت نبردی به یاد می‌آورند که منجر به پیروزی ناپلئون بناپارت در سال ۱۷۹۹ بر ارتش عثمانی شد. حضرت عبدالبهاء فقط چند روز در اینجا توقف داشتند. و اما منصوره، شهری است که در ناحیه دلتای نیل، در ساحل شرقی شاخه دمياط (Damietta)، قرار دارد. نام آن به معنای پیروز است که به یاد فتح و ظفر مصریان علیه لویی نهم شاه فرانسه در سال ۱۲۴۹ که در طی جهاد هفتم (Seventh Crusade) به دست آمد، تسمیه شده است. حاجی میرزا حیدرعلی (حدود ۱۸۳۰ - ۱۹۲۰)، معروف به فرشته کرم، که در طی سفرهایش برای تبلیغ امرالله ده سال را در زندان‌های هولناک سودان سپری کرد، سال‌های زیادی را از آن زمان که حضرت بهاءالله در ادرنه سرگون بودند در اینجا سپری کرده است (او احتمالاً در سال ۱۸۶۶ به آنجا رفته است). در دفتر خاطرات سهراب که به ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۳ پایان پذیرفته، نه به ابوقیر اشاره‌ای شده نه نامی از منصوره به میان آمده است.

### عائلة مبارکه

اعضاء عائلة مبارکه، در ایام توقف مولای محبوبشان در مصر، چند بار به حضور مبارک مشرف شدند. گفته شده است که حضرت عبدالبهاء در سپتامبر ۱۹۱۰ حضرت شوقی افندی را احضار فرمودند. بعد، حضرت شوقی افندی برای حضور در مدرسه به ارض اقدس مراجعت کردند. در آوریل ۱۹۱۱، حضرت شوقی افندی یک بار دیگر در رمه با پدر بزرگ خود بودند. ما این جزئیات

<sup>۵۰</sup> سهراب، 'Abdu'l-Bahá in Egypt'، ص ۸۰

را از گریگوری کسب می‌کنیم که در دفتر خاطراتش می‌نویسد: "قبل از ورود با شوقی و روحی، دو پسر جمیل، نوه‌های حضرت عبدالبهاء روبرو شدیم. این اطفالِ عائلهٔ مبارکه محبت زیادی نسبت به زائران ابراز می‌کردند."<sup>۵۱</sup> حضرت شوقی افندی در مارس ۱۹۱۲ نیز وقتی هیکل مبارک به مقصد آمریکا سوار کشتی اس اس سدریک شدند با ایشان بودند و تا ناپل داخل کشتی ماندند. سهراب در تاریخ اول اوت ۱۹۱۳ می‌نویسد:

حضرت ورقه مبارکه علیا، خواهر حضرت عبدالبهاء، صبیۀ هیکل مبارک<sup>۵۲</sup>، شوقی افندی، و پنج یا شش نفر دیگر... از حیفا وارد شدند. مولای محبوب برای دیدن ما آمدند؛ یک ساعت نشستند؛ فنجانی قهوه نوشیدند، و سپس ما را ترک کرده عازم بیت مبارک شدند تا با نفوسی که تازه آمده بودند ملاقات کنند...<sup>۵۳</sup>

حضرت عبدالبهاء در سال ۱۸۹۲، بعد از صعود حضرت بهاء‌الله، حضرت ورقه علیا را، همراه با بزرگترین دخترشان، ضیائیه خانم (متوفی به سال ۱۹۵۱) به مصر فرستادند تا بعد از لطمه شدید ناشی از صعود پدرشان، قدری بهبود یابند. در این مدت، حضرت ورقه علیا مهمان حاجی میرزا حسن خراسانی بودند. در هنگام غیبت حضرت عبدالبهاء از حیفا، خواهرشان امور امرالله در ارض اقدس را اداره می‌کردند. حضرت شوقی افندی در این رابطه می‌نویسد:

چون بر اثر حکمت مبرم الهی حکم مسجونیت حضرت عبدالبهاء برداشته شد و نقشه‌ای که آن حضرت در تاریک‌ترین ساعات سجن طرح کرده بودند صورت وقوع یافت، بدون دقیقه‌ای تأمل و با کمال اطمینان، آن حضرت زمام امور و مسئولیت‌ها را به خواهر مورد اعتماد و احترام خود تفویض فرمود تا به جزئیات مسائلی که در مدت غیبت نسبتاً طولانی از ارض اقدس پیش می‌آمد رسیدگی و نظارت فرماید.<sup>۵۴</sup>

<sup>۵۱</sup> گریگوری، *A Heavenly Vista* (نقل ترجمه از "چشم‌اندازی آسمانی")

<sup>۵۲</sup> بزرگترین دخترشان، ضیائیه خانم.

<sup>۵۳</sup> سهراب، *Abdul-Bahá in Egypt*، ص ۱۴۱

<sup>۵۴</sup> حضرت ولی امرالله، *Baha'i Administration*، ص ۱۹۲ (نقل ترجمه از کتاب "بهائیه خانم"، ص ۳۸)

در جای دیگر به اختصار مرقوم فرمودند:

اخ بزرگوارش را در حین غیاب در آفاق غریبه نِعَم الوکیل بود و نایب و نماینده‌ای بی  
مثیل و عدیل.<sup>۵۵</sup>

صبایای حضرت عبدالبهاء نیز در طی مدت اقامت ایشان در مصر، به ملاقات پدر شتافتند.  
مثلاً، روز ۲۴ ژوئیه ۱۹۱۳ در دفتر خاطرات سهراب ذکر شده که طوبی خانم (حدود ۱۸۸۰-  
۱۹۵۹)، دومین صبیبه حضرت عبدالبهاء، در رمله در خدمت پدر بزرگوار خویش بود،<sup>۵۶</sup> و روز ۱۹  
ژوئیه ۱۹۱۳ سهراب نوشته است که روحا خانم، سومین صبیبه حضرت عبدالبهاء، به مصر می‌آید.<sup>۵۷</sup>  
سهراب در ۵ سپتامبر می‌نویسد:

دیروز صبیبه حضرت عبدالبهاء<sup>۵۸</sup> با بشیر<sup>۵۹</sup> برای اقامتی کوتاه راهی قاهره شدند. امروز  
شوقی افندی، با حاجی نیاز<sup>۶۰</sup> به، به مادرشان ملحق شدند. بعد از ظهر، چهارتن از احباء  
از قاهره وارد شدند.<sup>۶۱</sup>

بهاریه روحانی معانی، زندگی‌نامه‌نویس بانوان عائله مبارکه، این فرضیه را مطرح می‌کند که  
منیره خانم (۱۸۴۷-۱۹۳۸)، حرم حضرت عبدالبهاء، در زمرهٔ اعضاء عائله مبارکه<sup>۶۲</sup> بود که، بنا به  
گفتهٔ روحیه خانم

---

<sup>۵۵</sup> تویع مبارک خطاب به احبای الهی در "مُذُن و دیار شرقیه" مندرج در "توقیعات حضرت ولی امرالله ۱۹۲۷-۱۹۳۹"، ص ۲۰۹

<sup>۵۶</sup> سهراب، *Abdu'l-Bahá in Egypt*، ص ۱۰۷

<sup>۵۷</sup> سهراب، *Abdu'l-Bahá in Egypt*، ص ۸۵

<sup>۵۸</sup> به نظر می‌رسد مقصود نخستین صبیبه حضرت عبدالبهاء، ضیائیه خانم، مادر حضرت ولی امرالله باشد.

<sup>۵۹</sup> یکی از بهائیان که در سال ۱۹۱۳ در رمله با حضرت عبدالبهاء بود. نگاه کنید به سهراب، *Abdu'l-Bahá in Egypt*، صفحات ۱۸۹،  
۱۹۵، ۲۸۲. ممکن است این همان بشیر، خادم حضرت عبدالبهاء، باشد که مرضیه گیل (۱۹۰۸-۱۹۹۳) در *Summon*، صفحه ۲۳۷ به  
بعد ذکر می‌کند.

<sup>۶۰</sup> از احبای سالمند ایرانی زمان حضرت بهاءالله که آن ایام در قاهره سکونت داشت و در تاریخ ۵ دسامبر ۱۹۱۹ در کهنسالی درگذشت.  
نگاه کنید به Mirza Haji Niaz مندرج در نجم باختر، سال دهم، شماره ۱۹ (۲ مارس ۱۹۲۰)، ص ۳۵۱

<sup>۶۱</sup> سهراب، *Abdu'l-Bahá in Egypt*، ص ۲۸۳

<sup>۶۲</sup> نگاه کنید به روحانی معانی، *Leaves*، ص ۳۴۶

فوراً خود را به حضور مبارک رساندند ولی حضرت ولی امرالله ... شش هفته طول کشید تا ایشان به معیت حضرت ورقه مبارکه علیا [و سایرین روز اول اوت] به رمله اسکندریه [که حضرت عبدالبهاء ویلایی در آنجا اجاره کرده بودند] برای شرفیابی وارد شدند.<sup>۶۳</sup>

منیره خانم نیز، مانند خواهر شوهرشان، مدتی را به دلایل بیماری در مصر به سر بردند؛ ابتدا حدود سال ۱۸۹۸ و سپس در آغاز قرن بیستم.<sup>۶۴</sup> سرانجام، اعضاء عائله مبارکه در رمله با ایشان بودند که هیکل مبارک به مقصد نیویورک آنها را ترک کردند.<sup>۶۵</sup>

اگرچه این شخص عضوی از عائله مبارکه نیست، در اینجا ملاقات بین حضرت عبدالبهاء و یکی از عموزادگانشان را ذکر می‌کنیم. روز اول ژوئیه ۱۹۱۳ سهراب می‌نویسد:

امروز دوزائر وارد شدند؛ یکی میرزا فضل‌الله<sup>۶۶</sup>، پسر بزرگ‌ترین برادر حضرت بهاء‌الله از ایران، و دیگری بهائی جوانی از دمشق. حضرت عبدالبهاء وقتی شنیدند که پسرعمویشان وارد شده، او را به حضور احضار فرمودند و امواج بی‌کران محبت را نثارش کردند. من آنجا نبودم که شاهد صحنه باشم و کلام مبارک را بشنوم. اما علی‌اکبر [نخجوانی] به من گفت که حضرت عبدالبهاء درباره‌ی دوران کودکی صحبت می‌فرمودند. مطالبی که بسیار مایل بودم که بشنوم.<sup>۶۷</sup>

## عقاید عمومی

<sup>۶۳</sup> گوهر یکتا، ص ۳۵. عباراتی که داخل [ ] گذاشته شده، در متن فارسی وجود ندارد ولی در انگلیسی (*Priceless Pearl*، ص ۲۱) وجود دارد. لذا ترجمه و به متن نقل شده از گوهر یکتا افزوده شد - م

<sup>۶۴</sup> نگاه کنید به روحانی معانی، *Leaves*، ص ۳۳۶-۳۳۸

<sup>۶۵</sup> نگاه کنید به یزدی، *Blessings*، ص ۲۰ و ۲۲

<sup>۶۶</sup> جناب فضل‌الله نظام‌الممالک، فرزند جناب محمدحسن [پدر شهربانو، نامزد حضرت عبدالبهاء]، همان نفسی است که از طرف حضرت عبدالبهاء مأمور شد شجره‌نامه منسوبین حضرت بهاء‌الله را تهیه کند. جناب محمدحسن چهار همسر اختیار کردند که از یکی میرزا فضل‌الله و برادرش و از دیگری شهربانو و خواهر و برادرش و از دو دیگر سه فرزند به دنیا آمدند - م

<sup>۶۷</sup> سهراب، *Abdu'l-Bahá in Egypt*، ص ۶-۷

وقتی حضرت عبدالبهاء به مصر وارد شدند، مصریان دربارهٔ ایشان و امر بهائی اطلاعات زیادی نداشتند. فقط آنچه را که منابع موثق اما متعصب، گزارش می‌کردند می‌دانستند مانند مسئولین حکومت ایران، که حضرت بهاءالله را از وطن خود تبعید کردند، یا مقامات عثمانی، که ایشان را به سرگونی ابدی به مدینه السّجن عگا محکوم کردند. در واقع، مصریان فقط افتراهای علیه امر بهائی را شنیده بودند. به محض این که حضرت عبدالبهاء به مصر وارد شدند، ایشان بلافاصله توانستند ثابت کنند که تمامی شایعات دروغ محض است. در واقع، جاذبهٔ شخصیتی ایشان چنان بود که احترام و دوستی جمیع نفوس مهم و برجستهٔ کشور را، که در ملاقات‌های محبت‌آمیز مکرراً می‌دیدند، جلب کردند. ایشان با "پیشوایان مذهبی، روزنامه‌نگاران و خبرنگاران، اعراب، ترکها و ایرانیان، که تقاضای تشرّف به حضورشان را داشتند" ملاقات می‌کردند. "فقرا و محرومین نیز به ایشان دسترسی داشتند و مسرور از حضورشان مرخص می‌شدند."<sup>۶۸</sup> در طیّ دوران اقامت در مصر، حضرت عبدالبهاء مهمانان بسیاری را به حضور پذیرفتند، اما هرگز سخنانی عمومی نداشتند. اما، در گزارشی از سفرهای ایشان به غرب آمده است، "عنوانی که مطبوعات مصری دربارهٔ ایشان یا دربارهٔ سخنانی‌های ایشان در دیگر کشورها انتشار دادند ... آنقدر پر بار بود که مورّخین و نویسندگان به عنوان اعلام عمومی امر بهائی، که آن روزها به عنوان امر بابی نیز به آن اشاره می‌شد، تلقّی کنند."<sup>۶۹</sup>

سید اسدالله در نجم باختر در این باره نوشت:

همچنین، سردبیران متشخص جراید عربی و فارسی، از قبیل مؤید و چهره‌نما، با ایشان صحبت کردند و بعداً ستون‌هایی از روزنامه را به تمجید و تعریف از تعالیم و عظمت ایشان اختصاص دادند. به این ترتیب روزنامه‌ها برای نهضت بهائی تبلیغ عظیمی نموده‌اند. در رابطه با مقالهٔ مؤید، حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "بریده‌ای از روزنامهٔ مؤید، که اوّل

<sup>۶۸</sup> بالیوزی، *Abdu'l-Bahá*، ص ۱۳۹

<sup>۶۹</sup> نقل شده در "Abdu'l-Bahá remains in Ramleh, Egypt – ۱۰۰ Years Ago – #۹ - bahaitravelswest."

جریده مصر است و سردبیر آن در سراسر عالم به علم و فضل شهرت دارد، ضمیمه است. این شخص قبلاً به تحریک برخی از سکنه ایرانی متنقد، مقالات زیادی علیه این امر نوشت و بهائیان را کافر و بی دین خواند. اما وقتی عبدالبهاء به این مملکت وارد شد، با یک مصاحبه او کاملاً متحوّل شد و با این مقاله کلیه مقالات قبلی خود را بی اساس خواند. این قسم انسان منصف است.<sup>۷۰</sup>

تردید نیست که این سفر مملو از نتایج شگفت‌انگیز برای امرالله است و بسیاری از نفوس بیدار خواهند شد. در یکی از مصاحبه‌ها حضرت عبدالبهاء فرمودند که ممکن است به قاهره بروند و بقیه زمستان را در شهر مزبور بگذرانند. زمستان مصر دارای هوای مطلوبی است؛ معتدل است و برای هیکل مبارک مناسب. از زمانی که هیکل مبارک به مصر وارد شده‌اند سلامت جسمی ایشان به مراتب بهتر شده است و اگر تصمیم به سفر به آمریکا بگیرند قبل از بهار نخواهد بود.<sup>۷۰</sup>

در کتاب "قرن انوار" آمده است:

در مصر، بدون شک، حُسن استقبال شیخ محمد عبده تا حدی راه را هموار ساخته بود. شیخ محمد عبده بعداً مفتی مصر و از زعمای دانشگاه الأزهر شد و قبلاً چند بار در بیروت به زیارت حضرت عبدالبهاء نائل شده بود.<sup>۷۱</sup>

محمد عبده (۱۸۴۹-۱۹۰۵) مدرّس و مصلح آزادی‌خواه مسلمان، و ابتدا سردبیر مجله رسمی دولت مصر به نام الوقائع المصریّة، نخستین روزنامه مصر بود که در سال ۱۸۲۸ تأسیس شد. او در سال ۱۸۸۲ از مصر تبعید شد و زمانی که به کشورش بازگشت، در دانشگاه قدیمی الأزهر، که حدود سال ۹۷۰ میلادی تأسیس شده، به تدریس مشغول شد. این دانشگاه نامش را، که به معنی بسیار روشن است، از لقب حضرت فاطمه، صبیّه حضرت رسول اکرم، گرفته است. مشارالیها

<sup>۷۰</sup> مقاله Abdul-Bahá in Egypt مندرج در نجم باختر، سال اول، شماره ۱۵ (۱۲ دسامبر ۱۹۱۲)، صفحات ۲-۳

<sup>۷۱</sup> قرن انوار، ترجمه فارسی، ص ۱۳



را "الزّهر" می خواندند. شیخ محمد عبده مفتی اعظم مصر، دومین مقام عالی مذهبی در کشور، نیز بود. او به عنوان یکی از بزرگ‌ترین متفکران و مصلحان مصری در خاطرها مانده است. در دهه ۱۸۸۰ موقعی که در بیروت در تبعید به سر می‌برد با حضرت عبدالبهاء ملاقات کرد و تحت تأثیر کلام آن حضرت قرار گرفت و به این اندیشه افتاد که تعالیم حضرت بهاء‌الله می‌تواند جامعه مصری را از امراضی که بدان مبتلا است نجات بخشد. بنابراین، سعی کرد اصلاحاتی در شریعت انجام دهد، اما نقشه‌های او با مخالفت محافظه‌کاران به شکست انجامید.<sup>۷۲</sup>

### پوشش مطبوعاتی

به محض این که حضرت عبدالبهاء وارد مصر شدند، جراید عمده کشور بلافاصله شروع به انتشار مقالاتی راجع به سفر ایشان نمودند. روز ۱۹ سپتامبر ۱۹۱۰، الأهرام، که در سال ۱۸۷۵ تأسیس شده و در آن زمان طرفدار فرانسه و امروزه محبوب‌ترین روزنامه مصری است، خبر دیدار غیرمنتظره "رهبر امر بابی" از کشور را منتشر کرد. در این مقاله آمده است:

عبّاس افندی چند روز پیش محلّ اقامت خود در شهر عگا را به مقصد پُرت سعید ترک کرد؛ رویدادی که پیروان ایرانی ایشان ساکن در مصر را برانگیخت که شتابان به شهر مزبور بروند تا مشمول مواهب ناشی از ملاقات با ایشان بشوند. این سفر ناگهانی به حدس و گمان‌ها و ادعاهای مناقشه‌برانگیز بین مخالفان و حامیان ایشان درباره انگیزه سفر دامن زده است. مخالفان این اتهام را وارد کرده‌اند که ایشان از خوف آنچه که ممکن است رژیم جدید مشروطه ترکیه در مورد ایشان انجام دهد عگا را ترک کرده‌اند. حامیان ایشان این اتهامات اثبات نشده را مردود می‌شمارند. در واقع، ایشان برای کسب صحّت و سلامت به

<sup>۷۲</sup> نگاه کنید به Scharbrodt اثر *Islam and the Baha'i Faith*

این خطّه آمده‌اند زیرا ذکر شده که هوای مصر برای حملات آسم در ایشان که ناشی از طول مدّت زندانی بودن است، جنبهٔ درمانی دارد.<sup>۷۳</sup>

علیرغم این مقاله، چند شخصیت که احساسات دوستانه نداشتند فرصت دیدار با حضرت عبدالبهاء در مصر را زیر سؤال بردند. بعد از حدود یک ماه، در تاریخ ۱۶ اکتبر، سردبیر المؤید، روزنامهٔ ملی گرا، که در سال ۱۸۸۹ تأسیس شد و در آن سال‌ها بسیار مورد توجه بود، به پرسش‌های آنها جواب داد. این ناشر فرد متبحری به نام شیخ علی یوسف بود که قبلاً بهائیان و دیانت آنها را مورد انتقاد قرار می‌داد و پیشنهاد می‌کرد اقداماتی مؤثر علیه آنها صورت گیرد. او در رمه با حضرت عبدالبهاء ملاقات کرد و بعد از ملاقات چنین نوشت، "حضرت عبّاس افندی، رئیس فاضل و عالم کامل بهائیان در عکا و مرکز اقتدار بهائیان در سراسر عالم، به سواحل اسکندریه رسیده است."<sup>۷۴</sup> ابتدا نویسنده مرقوم داشته که حضرت عبدالبهاء در هتل ویکتوریا اقامت داشتند ولی پس از چند روز به خانهٔ اجاره‌ای نقل مکان کردند. سپس در ادامه توضیح می‌دهد:

ایشان شخصی محترم، موقر، متین، دارای دانشی عمیق، برخوردار از معلومات در الهیات، مسلط به تاریخ اسلام، و فرقی و تحولات آن هستند... هر کسی که مصاحب و معاشر ایشان بوده در وجود آن حضرت فردی فوق‌العاده مطلع دیده که بیانش جاذب است؛ کسی است که اذهان و نفوس را به خود جذب می‌کند؛ ایشان خود را وقف اعتقاد به وحدت عالم انسانی نموده است... تعلیمات و هدایات ایشان حول محور از بین بردن تعصبات، اعم از مذهبی، نژادی و وطنی است.<sup>۷۵</sup>

شیخ یوسف اظهار داشت که دو بار به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شده و در طی این مصاحبه‌ها متوجه شده که سفر ایشان مطلقاً دارای اهداف و انگیزه‌های سیاسی نیست، زیرا "ایشان

---

<sup>۷۳</sup> نقل شده در "Abdu'l-Bahá remains in Ramleh, Egypt." – ۱۰۰ Years Ago – #۹ – bahaitravelswest.

<sup>۷۴</sup> منقول در بالیوزی، *Abdu'l-Bahá*، ص ۱۳۶

<sup>۷۵</sup> بالیوزی، *Abdu'l-Bahá*، ص ۱۳۶-۱۳۷

در امور سیاسی مداخله نمی‌کنند؛" توقف ایشان در مصر به قصد کسب صحت عنصری است." گزارش خبری با تکرار محبت‌آمیز خوش آمد به مسافر فاضل و فرزانه به پایان رسیده و برای ایشان توقیفی شادمانه و بهبود وضعیت جسمانی آرزو شده است.<sup>۷۶</sup>

جریده المَقَطَّم، که طرفدار بریتانیا بود در سال ۱۸۸۸ تأسیس شد و نامش برگرفته از زنجیره‌ای از تپه‌ها در جنوب شرقی قاهره است؛ در آن سالها در این روزنامه که برجسته‌ترین جریده مصری بود، در ۲۸ نوامبر ۱۹۱۰ گزارشی حاکی از تقدیر و تحسین انتشار یافت. نشریه نیم‌هفتگی ملی‌گرا به نام وادی النیل، که در سال ۱۸۶۷ تأسیس شد و گاهی اوقات نخستین روزنامه خصوصی مصر تلقی می‌شود، همان روش را در پیش گرفت و در تحسین حضرت عبدالبهاء مقالاتی چاپ کرد. حتی هفته‌نامه مصوّر فارسی چهره‌نما، که بین سال‌های ۱۹۰۴ و ۱۹۵۰ در مصر چاپ می‌شد، از ایشان تقدیر نموده قلم در تحسین آن حضرت به حرکت آورد. بالیوزی در این باره می‌نویسد:

ناشر آن، میرزا عبدالمحمد ایرانی، مؤدب السلطان، در گذشته ایام، مشترکاً با بسیاری از هم‌وطنانش که ساکن مصر بودند، احساسات نه چندان دوستانه از خود نشان داد. حال، اسفار حضرت عبدالبهاء را با احترام و تحسین گزارش داد.<sup>۷۷</sup>

در تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۱۱ الأهرام یک بار دیگر درباره حضرت عبدالبهاء مطلبی منتشر کرد. در این مطلب چنین آمده است:

حضرت عباس افندی، رئیس امر بابی، هنوز مشغول ملاقات است و در کمال احترام، مقامات ارشد و افراد بلندپایه به دیدارش می‌شتابند. او پسر بهاء‌الله، و جانشین او، و از نسل اشراف و تبار برجسته ایرانی است. مهربانی و محبت به همه، صرف نظر از رتبه

---

<sup>۷۶</sup> نگاه کنید به "bahaitravelwest. #۹ - ۱۰۰ Years Ago - 'Abdu'l-Bahá remains in Ramleh, Egypt."

<sup>۷۷</sup> بالیوزی، 'Abdu'l-Bahá، ص ۱۳۷

اجتماعی یا اعتقادات مذهبی، از جمله صفات متمایز ایشان است زیرا نگاه ایشان به نیروی متحد‌کننده مکنون در انسانیت کلیه نفوس است نه به باورهای متنوع یا شرایط دنیوی آنها.<sup>۷۸</sup>

بالیوزی به مقاله آخر درباره حضرت عبدالبهاء در مجله *Egyptian Gazette*، مورخ ۲۷ ژوئن ۱۹۱۳، با عنوان "عبدالبهاء در مصر. صحنه‌های عالی در پُرت سعید. اجتماع گروه عظیم بهائیان شرقی" اشاره دارد.<sup>۷۹</sup> در این مقاله این نکته نیز آمده است: "زائرین در پُرت سعید خیمه‌ای عظیم روی سقف هتلی محلی برپا کرده‌اند و در آنجا جمع شده با خلوصی تکان دهنده به خواندن سرود مشغول می‌شوند."<sup>۸۰</sup>

## شخصیت‌ها

از بسیاری از شخصیت‌هایی که در مصر به حضور حضرت عبدالبهاء رسیدند، فقط مهم‌ترین آنها ذکر خواهند شد. ابتدا فهرست شرقی‌ها می‌آید. در سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۱۱ در اسکندریه دشمن قدیمی امرالله، میرزا محمد مهدی خان، زعیم الدوله، سیاست‌مدار ایرانی که در سال ۱۹۰۳ تاریخ انتقادی نهضت بابیه را منتشر کرده بود، مکرراً به حضور حضرت عبدالبهاء آمد و احترام بسیاری به ایشان گذاشت. در قاهره، شیخ محمد بخیت (Bakhit)، مفتی مصر، و شیخ محمد رشاد، امام خدیو، با ایشان ملاقات کردند و حضرت عبدالبهاء به بازدید آنها رفتند. در قاهره با جرجی زیدان (۱۸۶۱-۱۹۱۴)، نویسنده نامدار و برجسته مسیحی لبنانی و سردبیر مجله دارالهلل، که بعداً به مؤسسه انتشاراتی تبدیل شد که هنوز امروز پابرجا است، ملاقات کردند. زیدان به پیشینه عربی خود افتخار می‌کرد و کتابی با عنوان *The Flying Mameluch* نوشت که کتابی پرطرفدار درباره تاریخ عربی است.

<sup>۷۸</sup> منقول در "The Centenary of the Arrival of 'Abdu'l-Bahá in Egypt (continued)."

<sup>۷۹</sup> منقول در بالیوزی، *'Abdu'l-Bahá*، ص ۳۹۸.

<sup>۸۰</sup> بالیوزی، *'Abdu'l-Bahá*، ص ۵.

مهم‌ترین ملاقات در قاهره دیدار با خدیو، عباس حلمی ثانی (۱۸۷۴-۱۹۴۴) بود که احترامی مخصوص برای حضرت عبدالبهاء به منصفه ظهور رساند. بالیوزی می‌گوید که دو شخصیت دوبار ملاقات کردند. سازمان دهنده دیدارهای مزبور عثمان پاشا مرتضی، پیشکار و مباشر خدیو بود. بالیوزی خاطرنشان می‌سازد که او

دوست مخلص و صمیمی حضرت عبدالبهاء بود.. لوحی که حضرت عبدالبهاء در اکتبر ۱۹۱۹ (پنج سال بعد از عزل عباس حلمی) خطاب به عثمان پاشا صادر فرمودند گویای مقام و جایگاه فرد مزبور است: او را "امیرالوفا" نامیدند.<sup>۸۱</sup>



عباس حلمی ثانی، خدیو مصر و سودان

حضرت عبدالبهاء یک بار دیگر در سال ۱۹۱۳ با خدیو ملاقات کردند. روز ۱۵ اوت ۱۹۱۳ احمد سهراب در این رابطه می‌نویسد:

موقعی که ما بعد از ظهر حضور نداشتیم، عثمان پاشا، یکی از وزرای خدیو، به حضور حضرت عبدالبهاء آمده تحیات محبت‌آمیز حاکم مصر را تقدیم کرده اظهار داشت خدیو مایل به ملاقات با ایشان است. همان موقع زمان ملاقات برای بعد از ظهر هفدهم اوت تعیین و تثبیت شد. اعلیحضرت خدیو اکنون در اسکندریه اقامت دارد. محل اقامت تابستانی

<sup>۸۱</sup> بالیوزی، *Abdu'l-Bahá*، ص ۴۰۱ (توضیح مترجم: لوح مزبور در مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۱۹۶-۱۹۸ درج شده است).

او نزدیک رمله است. او دریکی از قصرهای مُشرف به دریا به نام رأس التّین سکونت دارد. خدیو نسبت به نهضت بهائی احساسات دوستانه دارد و احترام خاصی برای حضرت عبدالبهاء قائل است. شاید تاریخ این نکته را ثبت کند که او یکی از معدود حکام مشرق زمین است که از حضرت عبدالبهاء با عزّت و احترام شایسته استقبال کرده است.<sup>۸۲</sup>

در تاریخ ۱۷ اوت می نویسد:

این تاریخی مهم در تقویم بهائی است زیرا حضرت عبدالبهاء و حاکم مصر برای مرتبه دوم یا سوم با هم ملاقات داشتند. غیر از این اعلام خشک و خالی، من اطلاعات دیگری ندارم. شاید حضرت عبدالبهاء بعداً شرحی از این ملاقات برای ما بیان کنند و به این ترتیب ما در تصوّرات خود ممکن است تصویری از این دیدار مجسم کنیم و شاید هم ابداً جزئیات این دیدار را افشا نکنند. هیچ یک از احبّاء با ایشان نبودند. فعلاً همین قدر کفایت می کند که بدانیم در این تاریخ، بین ساعات سه و شش بعد از ظهر حاکم مصر افتخار و امتیاز مکالمه با حضرت عبدالبهاء را داشته است.<sup>۸۳</sup>

روز چهارم سپتامبر ۱۹۱۳ حضرت عبدالبهاء با شاهزاده محمّدعلی (۱۸۷۵-۱۹۵۵)، برادر خدیو و وارث تاج و تخت ملاقات کردند. شاهزاده قبلاً به حضور مبارک مشرف شده بود؛ ابتدا در سال ۱۹۱۲ در مصر و سپس در ۲۲ ژوئیه ۱۹۱۲ در نیویورک،<sup>۸۴</sup> و مجدداً در سال ۱۹۱۳ در پاریس و سرانجام در طی سفر حضرت عبدالبهاء به مصر، شاهزاده مدت چهار روز، از ۱۲ تا ۱۶ ژوئن ۱۹۱۳ در معیت هیکل مبارک بود. او آنقدر حضرت عبدالبهاء را تحسین می کرد که ایشان را "مهم ترین انسان قرن ما" تلقی می نمود.<sup>۸۵</sup> او محبّت زیادی به حضرت عبدالبهاء داشت آنقدر که

<sup>۸۲</sup> سهراب، *Abdul-Bahá in Egypt*، صفحات ۱۹۵-۱۹۶

<sup>۸۳</sup> سهراب، *Abdul-Bahá in Egypt*، ص ۲۰۱

<sup>۸۴</sup> نگاه کنید به بالیوزی، *Abdu'l-Bahá*، ص ۲۳۰

<sup>۸۵</sup> منقول در مارتا روت، "A Great Prince Speaks of 'Abdu'l Baha" مندرج در *نجم باختر*، سال ۲۰، شماره ۱۰ (ژانویه ۱۹۳۰)،

ایشان را "عبّاس بابا" صدا می‌زد که در عربی به معنای "عبّاس پدر" است.<sup>۸۶</sup> سهراب ملاقات آنها در رمله را اینگونه توصیف می‌کند:



شاهزاده محمدعلی [توفیق] ولیعهد و برادر خدیو عباس حلمی دوم

شاهزاده محمدعلی، برادر خدیو، بعد از ظهر به ملاقات حضرت عبدالبهاء آمد. شاهزاده با اتومبیلش به در بیت رسید، و وقتی شنید که حضرت عبدالبهاء در بیت دیگری در آن نزدیکی هستند، گفت پیاده به آنجا خواهد رفت. میرزا منیر قصد داشت پیشاپیش او برود که به حضرت عبدالبهاء اعلام کند، اما در همان موقع حضرت عبدالبهاء در ردای بلند، گشاد، و کرم‌رنگ خود از سوی دیگر خیابان پدیدار شدند. به این ترتیب، در وسط راه، حضرت عبدالبهاء و شاهزاده ملاقات کردند، و هر یک نسبت به دیگری ادای احترامی نمودند که خصیصهٔ مردان بسیار متشخص بود. همه به این صحنهٔ عجیب با شگفتی نگاه می‌کردند، و سعی داشتند در تصوّرات خود علّتی را بیابند که شاهزادهٔ ولیعهد مصر را به آستان حضرت عبدالبهاء کشانده است. حضرت عبدالبهاء پیشاپیش حرکت می‌کردند و شاهزاده چند قدمی پشت سرشان پیش می‌رفت و در حالی که آن دو بسیار صمیمانه و دوستانه با یکدیگر گفتگو می‌کردند از انظار ما ناپدید شدند.<sup>۸۷</sup>

احمد سهراب موارد تحسین حضرت عبدالبهاء توسط پاشاهای مصری را با استفاده از کلماتی که یکی از آنها ادا کرده، توصیف می‌کند:

<sup>۸۶</sup> همان

<sup>۸۷</sup> سهراب، *Abdul-Bahá in Egypt*، ص ۲۷۶

ما در مشرق‌زمین مردی مانند عبّاس افندی را به وجود آوردیم که به تنهایی به اروپا و آمریکا سفر کرد، و صرفاً با قوّه شخصیت خود و استحکام و درخشش شگفت‌انگیز فلسفه خویش، منابر و سگّوهای خطابه را در اختیار گرفت، افکار جاری غربی را دچار تحوّل کرد، چشم‌انداز آرمان‌های با شکوه را پیش چشم شما گشود، و هزاران مرد و زن را که عمیقاً مجذوب مهربانی و حکمت الهی او بودند در زمره شنوندگان خود در آورد، و در عین حال مطبوعات غربی از یک سو تا سوی دیگر به یک زبان فضائل فراوان او را مورد تمجید قرار داده نظام دین و فلسفه او را شرح و بسط دادند. آری، ما به او مباحثات می‌کنیم. ما او را عزیز و محترم می‌شماریم زیرا او از قلب مشرق‌زمین برخاسته است. او نماینده ما است؛ او آرمان‌ها و آرزوهای ما را بیان می‌کند. شما هرگز مردی را به سوی ما نفرستادید که بتواند مانند آنچه که عبّاس افندی در غرب انجام داده، در شرق سفر کند و به ایراد خطابه پردازد.<sup>۸۸</sup>

حضرت عبدالبهاء در مصر خواجه حسن نظامی (۱۸۷۹-۱۹۵۵) را نیز به حضور پذیرفتند. او عارف و محقق هندی از فرقه صوفی چشتیه<sup>۸۹</sup>، نویسنده‌ای پرکار، حامی و مدافع اسلام در هندوستان بود که بعدها هفت وادی را به زبان اردو ترجمه کرد.<sup>۹۰</sup> و بالاخره، حضرت عبدالبهاء بانویسنده معروف مصری، عبّاس محمود العقّاد (۱۸۸۹-۱۹۶۴)، مؤلف حدود صد کتاب در فلسفه، دین و شعر، که به علت نثر فاخر شهرت دارد، در رمله ملاقات کردند. در سال‌های دهه ۱۹۸۰ تلویزیون مصر سریالی تلویزیونی درباره زندگی او، تحت عنوان *The Giant* تولید کرد. عقّاد توصیفی از این ملاقات را با عنوان "ساعتی با عبدالبهاء" از خود به جای گذاشته است.<sup>۹۱</sup>

<sup>۸۸</sup> سهراب، *Abdul-Bahá in Egypt*، ص ۱۶۷

<sup>۸۹</sup> فرقه چشتیه (Chistiyyih Sufi order) از سلسله‌های تصوّف است که بیشتر در افغانستان و شبه قاره هند گسترش داشته است. منشأ آن یکی از دهات هراب به نام چشت شریف است. گویند مؤسسه این طریقه خواجه ابو احمد ابدال چشتی (متوفی به سال ۳۵۵ قمری) است

م-

<sup>۹۰</sup> نگاه کنید به "Current Baha'i Activities in the East and West, Australasia and the Far East" مندرج در عالم بهائی، ج ۴ (۱۹۳۰-۱۹۳۲)، ص ۸۹.

<sup>۹۱</sup> نگاه کنید به مقاله 'Abdu'l-Bahá' Abbás Mahmúd Al-'Aqqad visits *Far Stretching River* مندرج در





خواجه حسن نظامی



عبّاس محمود العقّاد

و اما واپسین مطلب، که اهمّیتش کمتر از بقیه نیست، مطلبی است که در دفتر خاطرات سهراب ذیل ۲۴ سپتامبر ۱۹۱۳ ثبت شده است:

دیروز سرکنسول (Consul General) ایران از استانبول وارد شد و حضرت عبدالبهاء کلیه محصلین را فرستادند که در کشتی بخار از او استقبال کنند و امروز خودشان با میرزا علی اکبر [نخجوانی] برای ملاقات با او به اسکندریه در هتلی رفتند که چند روزی قبل از عزیمت به سوی جدّه در آنجا سکونت داشت. در طی مکالات، حضرت عبدالبهاء خطاب به سرکنسول راجع به رفتار منصفانه و خالی از غرض بهائیان در تحولات اخیر در ایران مطالبی فرمودند و این که آنها چقدر عاشق صلح و مسالمت و ترقی هستند. رسالت امر بهائی جهانی است نه محلی؛ اصول آن برای کلّ عالم انسانی است؛ اهدافش جهان شمول است. بهائیان سپاه پیشرفت‌های روحانی و فکری هستند. سپس چند کلمه‌ای نیز درباره ترقی و توسعه امرالله در آمریکا و اروپا بیان کردند. سرکنسول بسیار مجذوب شد و قرار ملاقاتی گذاشت که روز بعد به دیدار حضرت عبدالبهاء بیاید.<sup>۹۲</sup>

<sup>۹۲</sup> سهراب، *Abdul-Bahá in Egypt*، ص ۳۵۴-۳۵۵

و اما اهالی مغرب زمین؛ ولسلی تیودور پل انگلیسی (۱۸۸۴-۱۹۶۸) را به خاطر داریم که در رمله در نیمه دوم نوامبر ۱۹۱۰ به حضور مبارک مشرف شد. تیودور پل به عنوان نویسنده، فیلسوف، عارف و عاشق همیشگی تجارب دینی، بینش‌های مذهبی و معتقد به وجود روح، در خاطرها مانده است. همچنین بدان علت که همراه با وینستون چرچیل، مدبر یک دقیقه سکوت بود که اهالی بریتانیا در طول جنگ دوم جهانی (۱۹۳۹-۱۹۴۵) هر شب ساعت ۹ رعایت می‌کردند، در خاطرها باقی مانده است. بعد از ملاقات مزبور به امر مبارک اقبال کرد، اما بعدها از امر دور شد و آن زمانی بود که حضرت شوقی افندی اقدام به ایجاد نظم اداری فرمودند. در طی جنگ اول جهانی تیودور پل سرگرد ارتش بریتانیا بود. او از خطراتی که به علت نفرت فرمانده ترک، جمال پاشا، متوجه حضرت عبدالبهاء می‌شد آگاه بود و بدین لحاظ به مسئولین ارتش بریتانیا توضیح کرد که از هیکل مبارک محافظت نمایند. در دسامبر ۱۹۱۰ مصاحبه‌اش با حضرت عبدالبهاء را در نشریه کریشن کامانولث (۲۸ دسامبر ۱۹۱۰) منتشر کرد که بعداً در نجم باختر تجدید چاپ شد.<sup>۹۳</sup> بخشی از نامه‌ای که ملاقات تیودور پل با حضرت عبدالبهاء را وصف می‌کند نیز در نجم باختر درج شد:

شاید مایل به شنیدن شرح ملاقات اخیر من با حضرت عبدالبهاء در رمله، نزدیک اسکندریه، باشید. نه روز، در نیمه دوم نوامبر ۱۹۱۰، در اسکندریه و قاهره گذراندم. سلامت حضرت عبدالبهاء از زمان ورود ایشان به پرت سعید بسیار بهبود یافته بود. از هر نظر تندرست و نیرومند به نظر می‌رسیدند. راجع به کار در آمریکا، که بی‌گمان فکر ایشان را بسیار به خود مشغول کرده است، زیاد صحبت می‌کردند. همچنین درباره فعالیتی که در مراکز گوناگون اروپا و نیز لندن در حال پیشرفت است مطالب بسیاری فرمودند؛ ایشان انتظار دارند در سال آینده امور عظیمه در انگلستان رخ دهد... در ژوئیه آینده قرار است مطلبی امری در کنگره عمومی نژادها در لندن خوانده شود.<sup>۹۴</sup>

<sup>۹۳</sup> نگاه کنید به (تیودور پل)، "A Wonderful Movement In The East. A Visit To Abdul Baha At Alexandria" مندرج در نجم باختر، سال اول، شماره ۱۸ (۷ فوریه ۱۹۱۱)، ص ۱-۴.

<sup>۹۴</sup> نجم باختر، سال اول، شماره ۱۸ (۷ فوریه ۱۹۱۱)، صفحات ۵-۶: "Extracts from Letter from Mr. Wellesley Tudor Pole"



سِر رونالد استورز



لرد هوراتیو هربرت کیچنر در سال ۱۹۱۰

در قاهره، حضرت عبدالبهاء با رونالد استورز (Ronald Storrs)، که در آن زمان منشی امور شرقی آژانس بریتانیا بود و بعدها به لقب سِر مفتخر شد، ملاقات کردند. او که اکنون در مصر است، به کلام خودش، "افتخار مراقبت از ایشان و معرفی ایشان به لرد کیچنر (Lord Kitchener) را" داشت.<sup>۹۵</sup> لرد هوراتیو هربرت (Horatio Herbert) کیچنر (۱۸۵۰-۱۹۱۶) نماینده بریتانیا و سرکنسول (عملاً سرپرست کنسولگری) کشور مزبور در مصر بود. در سال ۱۸۹۸ سودان را فتح کرده بود و بنابراین به عنوان لُرد کیچنرِ خارطوم شناخته می شد. سِر استورز می نویسد که لرد کیچنر "عمیقاً تحت تأثیر شخصیت ایشان قرار گرفت؛ زیرا چه کسی می توانست تحت تأثیر قرار نگیرد؟"<sup>۹۶</sup>

<sup>۹۵</sup> منقول در بلامفیلد، شاهراه منتخَب، متن انگلیسی، ص ۲۲۷.

<sup>۹۶</sup> همان



ایزابلا گرینفسکایا

زمانی بین ۱۹۱۰ و ۱۹۱۳ نمایشنامه‌نویس روس، ایزابلا گرینفسکایا (۱۸۶۴-۱۹۴۴) به حضور حضرت عبدالبهاء تشرّف یافت. بعد از این ملاقات بود که ایزابلا گرینفسکایا به امر مبارک اقبال کرد و در تمام مدّت عمر به آن وفادار باقی ماند و با بهائیان شرقی و غربی در تماس بود. شهرت او به علّت کتاب‌های زیادی است که به رشته تحریر در آورده و در طیّ آن زندگی یهودیان طبقه متوسط و بخصوص وضعیت زنان جوان روشنفکر یهودی را توصیف کرده است. او نمایشنامه‌ای با عنوان *The Báb* نوشت که در سال ۱۹۰۴ و بعداً در ۱۹۱۶-۱۹۱۷ در سنت پترزبورگ به مرحله اجرا درآمد. نمایشنامه مزبور به زبان فرانسه ترجمه شد و تولستوی آن را تحسین و تمجید نمود. ایزابلا مقاله‌ای درباره ملاقاتش با حضرت عبدالبهاء، و شعری و نمایشنامه‌ای با عنوان *Bahá'u'lláh* به رشته تحریر در آورد. این نمایشنامه هرگز روی صحنه آورده نشد.

روستم وامبری (Rustum Vambery)، پسر آرمینیوس (Arminius) معروف، متفکر یهودی مجارستانی (حدود ۱۸۳۲-۱۹۱۳) که حضرت عبدالبهاء در ۱۲ آوریل ۱۹۱۲ در بوداپست ملاقات فرمودند،<sup>۹۷</sup> به حضور حضرت عبدالبهاء آمد. آرمینیوس وامبری سیاح، خاورشناس و مسلط به چند زبان بود. تعدادی از محققین معتقدند که شخصیت پروفیسور وان هلسینگ در داستان *دراکولا*

<sup>۹۷</sup> نگاه کنید به مارتا روت، "A Visit to Rustum Vambery"، مندرج در *نجم باختر*، سال ۱۹، شماره ۱۱ (فوریه ۱۹۲۹)، ص ۳۳۰.

(۱۸۹۷) اثر برام استوکر (Bram Stoker) الهام گرفته از وامبری بوده است. در واقع، در فصل ۲۳ داستان مزبور به "دوستی از بوداپست به نام آرمینیوس" اشاره شده است.



آرمینیوس وامبری



دکتر روزستم یا روستم وامبری

### بهائیان مقیم و مسافر

از جمله بسیاری از بهائیان که در آن ایام در مصر سکونت داشتند، در گاهنامه‌ها به طور اخص به میرزا حسن خراسانی ساکن اسکندریه اشاره می‌شود که در سال ۱۸۹۲ افتخار میزبانی بهائیه خانم و محمد یزدی (۱۸۴۸-۱۹۳۳) را داشته که گریگوری فرد اخیر را با عبارت "مرد متین موقر شرقی با منش و رفتاری دلپذیر و سیمایی ملایم و آرام" توصیف می‌کند.<sup>۹۸</sup> مورخ بهائی، گراهام هاسال (Graham Hassall) حاجی میرزا حیدرعلی را نیز ذکر می‌کند.<sup>۹۹</sup> از جمله بهائیان که در زمان سفر حضرت عبدالبهاء در مصر بودند، شخصیت بسیار برجسته، میرزا ابوالفضل

<sup>۹۸</sup> گریگوری، "چشم‌اندازی آسمانی".

<sup>۹۹</sup> نگاه کنید به Baha'i country notes: Egypt.

گلپایگانی (۱۸۴۴-۱۹۱۴) نیز ذکر شده است که به علت فرهنگ وسیع و مطالعات عمیق بهائی شهرت دارد؛ او یکی از نوزده حواری حضرت بهاءالله است. ابوالفضل در ژوئیه ۱۸۹۵ به قاهره رفت و در دانشگاه الأزهر به تدریس پرداخت. بین سال‌های ۱۹۰۱ و ۱۹۰۴ برای تقویت بهائیان جدید به اروپا و آمریکای شمالی سفر کرد. وقتی حضرت عبدالبهاء به مصر تشریف بردند، غالباً او را دعوت می‌کردند به حضورشان برود. احمد سهراب مکرراً ملاقات‌های آنها را توصیف می‌کند. ایزابل فریزر (Isabel Fraser) نیز حضور او در رمله را بیان کرده که حضرت عبدالبهاء از او خواسته بودند بیاید و از مصاحبت آن حضرت برخوردار شود.<sup>۱۰۰</sup>

گاهنامه‌ها همچنین شیخ فرج‌الله زکی الکردی، بهائی کردتباری را که در قاهره می‌زیست ذکر می‌کنند. او مؤلف مجموعه معروف ادعیه حضرت بهاءالله به فارسی و عربی همراه با کلمات مکنونه فارسی به نام ادعیه حضرت محبوب است. او همچنین کتاب ایقان، سه جلد الواح حضرت عبدالبهاء، مجموعه‌ای از خطابات را که حضرت عبدالبهاء در اروپا و آمریکا ایراد فرمودند و نیز دیگر متون مهم بهائی را انتشار داد. او لوح اشراقات را به عربی ترجمه کرد و این ترجمه را به حضور حضرت عبدالبهاء تقدیم نمود. حضرت ولی امرالله در این رابطه مرقوم داشتند:

اختیار و اقتدار این محافل آنقدر اهمیت دارد و آنقدر متعالی است که یک بار حضرت عبدالبهاء بعد از آن که بنفسه المبارک ترجمه اشراقات به عربی توسط شیخ فرج، یکی از یاران کرد ساکن قاهره، را ملاحظه و به خط مبارک اصلاح فرمودند، او را در لوحی هدایت کردند که این ترجمه را به محفل روحانی قاهره تسلیم نماید و قبل از انتشار موافقت و رضایت آنها را جلب نماید.<sup>۱۰۱</sup>

---

<sup>۱۰۰</sup> نگاه کنید به، "A Glimpse of Mirza Abul-Fazl at Ramleh" مندرج در نجم باختر، سال چهارم، شماره ۱۹ (۲ مارس ۱۹۱۴)، ص ۲۱۷-۳۱۶.

<sup>۱۰۱</sup> ترجمه - *Baha'i Administration*، ۲۳

و اما غریبان، همانطور که گفته شد، لوئی گریگوری، سیاه پوست امریکایی که در سال ۱۹۰۹ به امر مبارک اقبال کرد و اولین ایادی امرالله از نژاد سیاه است، توسط حضرت عبدالبهاء دعوت شد که از دهم آوریل تا چهارم مه ۱۹۱۱ در رمله رحل اقامت افکند. او در دفتر خاطراتش از این سفر زیارتی، بیت حضرت عبدالبهاء را اینگونه توصیف می کند، "خانه ای متوسط اما با ظاهری راحت ... که باغچه ای جلوی آن بود." اشخاصی را که در طی اولین ملاقاتش با حضرت عبدالبهاء حضور داشتند فهرست می کند: "دو ایرانی تمدن الملک و نورالدین زین؛ و چند انگلیسی به نام نویل میکین (Nevill G. Meakin) و دوشیزه لوئیزا متیو (Louisa A. M. Mathew) که بعدها بانو لوئیز گریگوری شد). در این دفتر خاطرات کوچک او دیگر بار حضرت عبدالبهاء را اینگونه توصیف می کند:



لوئی گریگوری و لوئیزا متیو

حضرت عبدالبهاء قامتی متوسط، با هیكلی قوی و بسیار متوازن و متقارن، داشتند. سیمای مبارک چروک های عمیقی داشت و پوست ایشان تقریباً به رنگ کاغذ پوستی بود. هیأت بدن چون تیر خدنگ و تمامی هیكل به نحوی مؤثر شاهانه و جمیل بود. دست ها و ناخن های ایشان خوش ترکیب و تمیز بود. موهای نقره گون آنقدر بلند بود که به شانها می رسید. محاسن به سفیدی برف، دیدگان آبی روشن و نافذ، بینی اندکی عقابی بود. صوت مبارک قوی، اما همراه با تأثر، لطافت و دلسوزی لانه ای بود. لباس ایشان همان جامه مردمان طبقات بالای شرقی، ساده و

مرتب و بسیار جذاب بود. رنگ جامه روشن، و جنس ردای رویی از پشم شتر بود. روی سر مبارک فینه ای روشن قرار داشت که دور آن را دستاری سفید احاطه کرده بود. فروتنی بندگان، جلال و شکوه شاهان، در جبین و هیكل مبارک کاملاً مشاهده می شد.

و اما لوئیزا متیو (۱۸۶۶-۱۹۵۶)؛ از احبای انگلیسی و از خانواده ای مرفه، فارغ التحصیل از کمبریج بود. برای ادامه تحصیلاتش در رشته موسیقی به پاریس رفته بود و در آنجا، اوایل سده بیستم، به امر مبارک اقبال کرد. حضرت عبدالبهاء در آوریل ۱۹۱۱ در رمله، لوئی گریگوری را به او معرفی کردند. در ۲۷ سپتامبر ۱۹۱۲ هیكل مبارک بنفسه آن دورا به عقد هم در آوردند. ازدواجی مسرت بخش اما به علت تفاوت نژادی آکنده از مشکلات بود. آن دو می گفتند که در طی سفرهایشان، غالباً مجبور می شدند در دو هتل متفاوت اقامت کنند. لوئیزا با کمال خلوص در تمامی حیات خویش به خدمت امرالله پرداخت بخصوص در اروپای مرکزی (صوفیه، بلغارستان) قائم به خدمت بود.

در آن سالها ادیت مک کی دو بون (Edith MacKaye de Bons) (۱۸۷۸-۱۹۵۹) در مصر سکونت داشت. این بانوی آمریکایی برای تعلیم صدا به پاریس رفت. در آنجا با می بولز مکسول (May Bolles Maxwell) (۱۸۷۰-۱۹۴۰) ملاقات کرد. دیدار آنها در روز کریسمس ۱۸۹۹ رخ داد و ادیت نخستین شخصی بود که توسط می بولز در پایتخت فرانسه به امر مبارک اقبال کرد. ادیت بعدها به سیون (Sion)، در سویس، نقل مکان کرد زیرا با دکتر ژوزف دو بون (۱۸۷۱-۱۹۵۹)، دندانپزشک محلی، ازدواج کرد. آن دو چند سالی در مصر سکونت داشتند و در سال ۱۹۱۱ افتخار تشرف به حضور حضرت عبدالبهاء را پیدا کردند. احمد سهراب در دفتر خاطراتش، ذیل تاریخ ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۳، چنین نوشته است:

بعد از ظهر به حضور مولای محبوب رفتم و دو بون را در آنجا یافتم. او دندانپزشک بهائی فرانسوی بود که در قاهره طبابت می کرد و اکنون برای دیدار همسرش عازم سویس



بود. حضرت عبدالبهاء قصد دارند او را در پارک نزهت (حديقة النزهة) که پارک ملی اسکندریه است برای گردش ببرند. خیلی تعریف آنجا را شنیده‌ام، اما هرگز آنجا نرفته‌ام. می‌گویند که با هر پارکی در اروپا یا آمریکا کوس برابری می‌زند. مدّت تقریباً دو ساعت حضرت عبدالبهاء با دکتر در پارک گردش کردند و دربارهٔ تجارب روحانی خود در آمریکا برایش صحبت کردند.<sup>۱۰۲</sup>



(در تصویر فوق در سمت راست ادیت و در سمت چپ می بولز دیده می‌شوند - م)

<sup>۱۰۲</sup> سهراب، *Abdu'l-Bahá in Egypt*، ص ۱۲۶



نخستین بهائیان سویس، دکتر ژوزف دوبون و همسرش ادیت دوبون و دخترشان مونا در ۱۹۱۱ از دفتر خاطرات سهراب اطلاعاتی راجع به ورود دیگر احباء که برای زیارت حضرت عبدالبهاء به مصر می آمدند به دست می آوریم. روز ۱۳ ژوئیه ۱۹۱۳ سهراب نام بانو جین ستانارد (Jean Stannard)، از احبای انگلیسی و مبلغ سیار، را ذکر می کند که در سال ۱۹۲۱ کلمات مکنونه را به انگلیسی ترجمه کرد؛ ترجمه ای که بسیار مورد تقدیر حضرت شوقی افندی قرار گرفت. در سال ۱۹۲۵ او دفتر بین المللی بهائی را در ژنو تأسیس کرد که بعداً توسط ایموجین هوگ (Imogene Hoagg) اداره می شد. جامعه بین المللی بهائی در این باره می نویسد:

دفتر بین المللی بهائی به محل اجتماع جهت بهائینی که برای فعالیت های مجمع ملل و دیگر سازمان های بین المللی به ژنو سفر می کنند تبدیل شد و مجله ای بین المللی منتشر کرد. ۱۰۳

در سال ۱۹۲۹ دفتر بین‌المللی بهائی را مجمع ملل به رسمیت شناخت. سهراب دربارهٔ بانو ستانارد می‌نویسد:



ایموجین هوگ

بانوج ستادارد، بهائی انگلیسی، به پُرت سعید مراجعت کرده و ممکن است چند روزی نزد ما اقامت کند. دربارهٔ پیشرفت امرالله در آلمان و انگلستان مکالمهٔ دلپذیری با او داشتم. حضرت عبدالبهاء ممکن است او را به هندوستان اعزام کنند. او بسیار فعال و پرشور است و بی‌گمان قادر خواهد بود نهضت بهائی را بسیار مؤثر انتشار دهد.<sup>۱۰۴</sup>

<sup>۱۰۴</sup> سهراب، *Abdul-Bahá in Egypt*، ص ۶۲

روز ۲۴ ژوئیه ۱۹۱۳ لوآگتسینگر (۱۸۷۱ - ۱۹۱۶)، منادی میثاق و یکی از نوزده حواری حضرت عبدالبهاء وارد مصر شد.<sup>۱۰۵</sup> سهراب در این رابطه می نویسد:



لوآ و ادوارد گتسینگر

امروز صبح مولای محبوب مرا احضار فرمودند. حالشان خوب بود. بانو گتسینگر به داخل اتاق فرا خوانده شد و برنامه سفرش به هندوستان مورد بحث و بررسی قرار گرفت. از زمان ورودش با عائله مبارکه که تحت سرپرستی حضرت ورقه مبارکه علیا هستند زندگی کرده است.<sup>۱۰۶</sup>

سهراب این آگاهی را به ما می دهد که حضرت عبدالبهاء مایل نبودند لوآ به تنهایی به هندوستان سفر کند و به این علت بانو ایزابل فریزر چمبرلین (۱۸۷۱-۱۹۳۹) را احضار فرمودند. او مؤلف مجموعه خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء در اروپا تحت عنوان *Abdu'l-Bahá on Divine Philosophy* است که در سال ۱۹۱۷ در بوستون توسط انتشاراتی The Tudor Press منتشر شد. سهراب در دفتر خاطراتش ذیل ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۳ ثبت کرده است:

---

<sup>۱۰۵</sup> نگاه کنید به "The Disciples of 'Abdu'l-Bahá. 'Heralds of the Covenant'", مندرج در عالم بهائی، ج ۳ (۱۹۲۸-۱۹۳۰)،

ص ۸۴-۸۵.

<sup>۱۰۶</sup> سهراب، *Abdul-Bahá in Egypt*، ص ۱۸۲

بعد از ظهر حضرت عبدالبهاء عبور می کردند و حضرت شوقی افندی هم در پی ایشان بودند. هیکل مبارک مرا احضار کردند و من در باغ گل سرخ پشت سر ایشان راه می رفتم. تلگرامی توسط حضرت عبدالبهاء به پُرت سعید به احمد یزدی فرستاده شد: "بانو فریزر را به رمله بفرستید" که جواب واصله حاکی از آن بود که او ساعت یک عزیمت کرده است. هیکل مبارک به من فرمودند که با شوقی افندی به ایستگاه رفته او را به بیت مبارک بیاوریم. ما چند روزی منتظر او بودیم. از شنیدن خبرها خوشحال شدم.<sup>۱۰۷</sup>

در همان روز سهراب می نویسد که او همراه با حضرت شوقی افندی به ایستگاه رفته او را آوردند.

روز ۲۲ سپتامبر سهراب ورود دکتر ادوارد گتسینگر (۱۸۶۶-۱۹۳۵)، همسر لوآگتسینگر، یکی از نخستین زائران در دسامبر ۱۸۹۸، خادم وفادار امرالله، ناشر اولین مجموعه آثار حضرت بهاءالله به انگلیسی، را اعلام می کند. سهراب از ملاقات حضرت عبدالبهاء با بهائیان که برای تشرّف به حضور مبارک به مصر شتافتند حکایات بسیاری نقل می کند. مایلم مطلب را با این یادداشت کوتاه درباره ملاقات زائران مشتاق را با تفصیلی از دفتر خاطرات سهراب نقل کنیم:

یکی از زائران، مرد سالمندی به نام الیاهو، یک دسته گل سفید خوشبو و شش فینه سفید از قاهره برای حضرت عبدالبهاء آورده بود. او دیشب نزد ما اقامت کرد و مهمانی ما را تا دیروقت شب با مزاح و خوش مشربی خود شاد ساخت. بامدادان خواست که گلها و فینه ها به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء برده شود که من با کمال میل این کار را کردم. دقّ الباب کردم و مولای محبوب در را گشودند. دسته گل را از من گرفتند و فرمودند چند دقیقه دیگر او را به حضور خود فرا می خوانند.<sup>۱۰۸</sup>

---

<sup>۱۰۷</sup> سهراب، *Abdul-Bahá in Egypt*، ص ۳۲۹-۳۳۰

<sup>۱۰۸</sup> سهراب، *Abdul-Bahá in Egypt*، ص ۱۹۸

## مقصود و منظور حضرت عبدالبهاء از حضور در مصر

ممکن است حضرت عبدالبهاء مصر را به عنوان مقرّ مرکزی سفرهای خود به به غرب انتخاب کرده باشند ابتدا بدان علت که به اندازه کافی به ارض اقدس نزدیک بود که ایشان را قادر سازد ملاحظه نمایند که ناقضین میثاق در غیاب ایشان چه خواهند کرد، و در صورت ضرورت قطعی، بلافاصله به آنجا مراجعت فرمایند. در این ضمن، آب و هوای مصر، که بسیار سالم تر از عکا و حیفا بود، می توانست نتایج مطلوبی در رفع بسیاری از ناراحتی هایی که هیکل عنصری آن حضرت بدان مبتلا بود داشته باشد؛ مثلاً ایشان مبتلا به حملات آسم بودند. به علاوه، در مصر جامعه بهائی در حال رشد و شکوفایی و روابط بین جامعه مزبور و جامعه بهائی در ارض اقدس همیشه بسیار نزدیک بود.

نتایج حضور هیکل مبارک در مصر بسیار اهمّیت داشت. اول آن که، حضرت عبدالبهاء بنفسه، با درایت و جذبۀ اسرارآمیزی که از هیکل مبارک ساطع بود، کلیه افتراهایی را که به جامعه بهائی و خود ایشان زده شده و توسط اعداء داخل و خارج جامعه در سراسر کشور منتشر شده بود، نفی و انکار کنند و مردود شمرند. اهمّیت اقامت حضرت عبدالبهاء در مصر در کتاب قرن انوار اینگونه توضیح داده شده است:

از خواص ممتاز و قابل توجه سفر مصر آن بود که اولین بار اعلان عمومی امر بهائی در آن کشور صورت گرفت. فضای بالنسبه آزاد و جهان بینی که در آن وقت در قاهره و اسکندریه موجود بود اجازه می داد که نفوس بلندپایه مسلمان سنی از روحانیون، وکلای پارلمان، صاحب منصبان اداری و اشراف با حضرت عبدالبهاء به بحث و مذاکرات دقیق و صریح پردازند. همچنین به صاحبان جرائد و روزنامه نگاران معروف مطبوعات عربی فرصتی داد که اطلاعاتشان را درباره امر بهائی از زنگ تعصباتی که از ایران و استانبول سرچشمه می گرفت پاک کنند و خود آزادانه از امر بهائی باخبر گردند. مطبوعاتی که قبلاً آشکارا خصومت داشتند تغییر لهجه دادند. مثلاً یکی از نویسندگان در روزنامه خویش ایشان را چنین

توصیف کرد: "حضرت میرزا عباس افندی فاضلِ نحیر، رئیس طائفهٔ بهائی عکا و مرجع بهائیان در سراسر جهان" و بعداً در مقالهٔ خود از سفرشان به اسکندریهٔ قدردانی نمود. در این مقاله و مقالات دیگر مخصوصاً یکی از احاطهٔ حضرت عبدالبهاء دربارهٔ اسلام تقدیر نمود و دیگری از اصل وحدت و تسامح دینی که در قلب تعالیم بهائی بود به ستایش پرداخت.<sup>۱۰۹</sup>

آخرین مطلب، که اهمیتش کمتر از بقیه نیست، آن که حضرت عبدالبهاء با بسیاری از شخصیت‌های مهم غربی ملاقات کردند؛ آنها بعداً در اروپا، از طریق نامه و یا حضوری در دیدار از کشورهای خود، با منسوبین و دوستانشان دربارهٔ ایشان صحبت کردند. در این رابطه در کتاب قرن انوار آمده است:

توقف در مصر، با وجودی که ظاهراً علتش بیماری حضرت عبدالبهاء بود، به راستی پُربرکت و پرفایده بود. دیپلمات‌ها و صاحب‌منصبان از مغرب‌زمین به چشم خود دیدند که حضرت عبدالبهاء چه موفقیت‌های شایانی در روابط با افراد بلندپایه و معروف خاور نزدیک و مورد توجه و علاقهٔ محافل اروپائی احراز فرمود. از این رو چون حضرت عبدالبهاء در ۱۱ اوت ۱۹۱۱ سوار بر کشتی به مقصد ماریسی شدند، شهرتشان از قبل به اروپا رسیده بود.<sup>۱۱۰</sup>

بیت‌العدل اعظم وجوه اصلی حضور حضرت عبدالبهاء در مصر و در غرب مدت سه سال از ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۳ را چنین به اختصار بیان می‌نمایند:

آن طلعت نورا ... با قاطعیّت کامل ولی با شیوه‌ای بی‌نهایت آرام و متین به دفاع از حقایق پرداخته اصول و مبادی الهیه را بر طبق مقتضیات این عصر تشریح فرمود. آن حضرت بدون ادنی فرق و تمایزی و به مقتضای نیاز افراد، برای همگان - اولیای امور، دانشمندان، کارگران، کودکان، والدین، تبعیدشدگان، فعالان اجتماعی، روحانیون و شگاکیون - پیک محبت، سرچشمهٔ حکمت و مایهٔ تسلی و راحت بود. هم‌چنان که قلوب‌شان را به اهتزاز

<sup>۱۰۹</sup> قرن انوار، نشر مرکز جهانی بهائی، ترجمه فارسی، ص ۱۳

<sup>۱۱۰</sup> همان.

می‌آورد، فرضیات‌شان را زیر سؤال برده به دیدگاه‌شان جهت جدیدی می‌بخشید و آگاهی آنان را وسعت داده قوایشان را در مصالح عالم انسانی متمرکز می‌ساخت. هیکل اطهر قولاً و عملاً، چنان همگان را مورد محبت و شفقت و جود و کرم خود قرار می‌داد که قلوب به کلی تقلیب می‌شد و هیچ‌کس از حضور مبارک محروم بازنمی‌گشت.<sup>۱۱۱</sup>

---

این مقاله در *Lights of Irfan*، از انتشارات مجمع عرفان، دفتر ۱۴، صفحات ۳۲۱-۳۶۵ درج شده است. تصاویر توسط مترجم به متن افزوده شده است - م

---

<sup>۱۱۱</sup> پیام رضوان ۲۰۱۱، بند ۵